

جاویدان‌خرد، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، صفحات ۲۱-۵۲

## تبیین حرکت‌شناسی ابن‌سینا در سنت تفسیری

### حلّ مشکلات الإشاراتِ طوسی

بررسی نگارش‌های قطب‌الدین شیرازی، سید برهان‌الدین بخاری،

بدرالدین تستری و میرسید شریف جرجانی

(مقدمه، تصحیح متن و تعلیقات)<sup>۱</sup>

محمدجواد اسماعیلی\*

#### چکیده

کتاب *الإشارات والتنبیّات* از نگارش‌های موجز و ژرف مربوط به اواخر دوران زندگی ابن‌سیناست. بعد از نشر *الإنارات فی شرح الإشارات* فخرالدین رازی در قرن ششم هجری، کتاب *الإشارات والتنبیّات* کانون توجه اندیشمندان بعدی قرار گرفت و در پرتو آن ادبیات گوناگون و گسترده‌ای از حاشیه و تعلیقه گرفته تا شرح و تلخیص پدید آمد. یکی از این نگارش‌ها، *حلّ مشکلات الإشارات* نصیرالدین طوسی است. بر پایه سنجش نسخه‌های موجود از این دو اثر به نظر می‌رسد در سنت آموزش فلسفه در ایران، متن *إشارات* همواره بر پایه تفسیر طوسی مبنای تدریس قرار می‌گرفته است. بدین صورت که استادان فلسفه از روزگار طوسی به بعد، شرح طوسی را شایسته‌ترین تفسیر از آراء ابن‌سینا به شمار می‌آورده‌اند و همان متن را به فراگیرندگان فلسفه تدریس می‌کرده‌اند. حرکت‌شناسی در آثار گوناگون ابن‌سینا چه مفصل مانند *الشفاء* و چه مختصر مانند *عیون‌الحکمة* مطرح شده است. اما آنچه سبب شد تا در نوشتار حاضر بحث حرکت‌شناسی ابن‌سینا در نمط دوم (فصل ششم - فصل هشتم) از کتاب

---

\* استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه: [esmaeili@irip.ir](mailto:esmaeili@irip.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۳

حلّ مشکلات الإشارات طوسی مورد بررسی تفصیلی قرار گیرد این بود که اولاً در میان آثار ابن سینا کتاب الإشارات والتنبيهات دارای سنت تفسیری گسترده‌ای است و ثانياً تأملات فلسفی قطب‌الدین شیرازی، سید برهان‌الدین بخاری، بدرالدین تستری و میر سید شریف جرجانی بر حلّ مشکلات الإشارات ناظر به این بحث تاکنون مورد توجه قرار نگرفته و منتشر نشده است. در این نوشتار ضمن ارزیابی پژوهش‌های جدید در موضوع یادشده کوشش بر آن بوده است تا اهمیت کتاب الإشارات در پرتو سنت تفسیری آن، نشان داده شود.

واژگان کلیدی: حرکت‌شناسی، نظریه میل، ابن سینا، الإشارات والتنبيهات، حلّ مشکلات الإشارات.

## ۱. درآمد

حرکت‌شناسی ابن سینا در کتاب‌های الشفاء، النجات، عیون الحکمة، الإشارات والتنبيهات، الحکمة العروضية، الهدایة و دانشنامه علایی بیان شده و ارائه تبیینی جامع از آن نیازمند بررسی دقیق این آثار و نیز سنت تفسیری برجای مانده از این آثار است.<sup>۱</sup> در این مقاله، مبحث حرکت‌شناسی در کتاب الإشارات والتنبيهات ابن سینا با شرح نصیرالدین طوسی که با عنوان حلّ مشکلات الإشارات شهرت دارد مورد توجه قرار گرفته است. در واقع طوسی شرح خود را در پاسخ به الإنارت فی شرح الإشارات فخرالدین رازی به نگارش درآورده و اندیشمندان بعدی هر یک در پرتو یکی از این دو شرح یا دیگر شرح‌های مستقل به طرح دیدگاه خود اهتمام ورزیده‌اند. بررسی دیدگاه‌های قطب‌الدین شیرازی، سید برهان‌الدین، بدرالدین تستری و میرسید شریف جرجانی ناظر به حلّ مشکلات الإشارات بر پایه حواشی برجای مانده از ایشان برای نخستین بار ارائه می‌گردد. در این نوشتار، مبحث حرکت‌شناسی ابن سینا فقط ناظر به اشیائی که در عالم عناصر هستند مورد توجه قرار گرفته که شامل سه فصل ششم، هفتم و هشتم از نمط دوم کتاب الإشارات می‌شود.

## ۲. فلسفه‌ورزی بر پایه تفسیر آثار فلسفی

نگارش تفسیر بر آثار فلسفی از دیر باز یکی از شیوه‌های فلسفه‌ورزی به شمار می‌رفته است و در روزگار ما ریچارد سورابجی در زمره پژوهشگران پیشگام در باب این شیوه

فلسفه‌ورزی به شمار می‌رود.<sup>۲</sup> در این شیوه، مفسر یک متن فلسفی، برای نمونه طبیعیاتِ ارسطو، کوشش می‌کند نه تنها از دشواری‌های متن گره‌گشایی کند بلکه دیدگاه‌های فلسفی خود را نیز بیان کند.<sup>۳</sup> در دوره اسلامی، دو فیلسوف برجسته فارابی و ابن‌سینا، ضمن نگارش آثار مستقل فلسفی، برخی از آثار خود را نیز به شیوه نگارش تفسیری ناظر به آثار ارسطو ارائه دادند.<sup>۴</sup> اندیشمندان بعدی ابن‌سینا را در میان نگارش‌های خود مورد توجه قرار دادند با این تفاوت که نگارش‌های ابن‌سینا کانون توجه تفسیرنگاری قرار گرفت و ارزیابی دیدگاه‌های فلسفی در پرتو تفسیر آثار وی گسترش یافت. برای نمونه می‌توان به فهرستی از کوشش‌های اندیشمندان بعدی در این باب خاطر نشان کرد (Wisnovsky, Robert (2004) 173-174).

بنابراین فلسفه‌ورزی هم به صورت نگارش اثری مستقل و هم ضمن نگارش تفسیر بر آثار کلاسیک فلسفی همواره مورد توجه بوده است و در خصوص نمونه مورد بحث ما کتاب *الإشارات* ابن‌سینا به عنوان اثر کلاسیک فلسفی از همین ویژگی برخوردار بوده است که مفسران بعدی آراء خود را ضمن تفسیر این کتاب بیان کرده‌اند.

### ۳. سنت تفسیری کتاب *الإشارات* و *التنبیها*

کتاب *الإشارات* و *التنبیها* شامل دو بخش است: منطق دارای ده نهج و فلسفه دارای ده نمط. این کتاب را در زمره آثار دوره پایانی زندگی ابن‌سینا شمرده‌اند.<sup>۵</sup> این کتاب در میان آثار ابن‌سینا از اهمیتی والا برخوردار بوده است و با آنکه به طور موجز، مباحث مربوط به منطق، طبیعت‌شناسی، نفس‌شناسی، هستی‌شناسی و عرفان فلسفی را در خود گنجانده است اما دشواری آن مفسران را بر آن داشته است تا دشواری‌های کتاب را با تفسیر، حاشیه یا تعلیقه گره‌گشایی کنند.<sup>۶</sup> البته باید توجه داشت که موجز بودن حجم کتاب را نمی‌توان با ساده بودن مضمون آن یکی دانست که بتوان تمام کتاب را در یک روز از استاد فرا گرفت و اجازه روایت آن را نیز دریافت کرد.<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد نخستین اثر تفسیری برجای مانده ناظر به *الإشارات* و *التنبیها* البته به صورت تعلیقات، کتاب *الشکوک والمباحث* شرف‌الدین مسعودی باشد.<sup>۸</sup> صلاح‌الدین صفدی با استناد به سخن ابن‌الاکفانی (م. ۷۴۹ هـ. ق.) درباره سلسله سند قرائت کتاب *الإشارات*، رازی را شاگرد مسعودی و مسعودی را شاگرد خیام نیشابوری معرفی کرده است.<sup>۹</sup> این کتاب شامل پانزده مسأله فلسفی است که بعداً رازی در رساله‌ای با عنوان *جوابات* بدان پاسخ داده است.<sup>۱۰</sup> ظاهراً رازی درمی‌یابد که این نوشته برای تبیین کتاب *الإشارات* کفایت نمی‌کند.

بنابراین با تلخیص آن با عنوان *لباب الإشارات* متنی موجزتر از *الإشارات* را که فراگیرندگان علوم عقلی بتوانند در مدتی کوتاه‌تر مباحث اساسی آن را بیاموزند منتشر می‌کند<sup>۱۱</sup> و نیز با نگارش *الإنارات فی شرح الإشارات*<sup>۱۲</sup> دشواری‌های متن را برای مطالعه تفصیلی متن تبیین می‌کند. پس از برشمردن نگارش‌های سه‌گانه رازی ناظر به *الإشارات* باید از دو متن یاد کرد که پدیدآورندگان آن دو اثر در مقام پاسخ به رازی شرح خود را منتشر کردند: یکی *كشف التمیبهات* سیف‌الدین آمدی<sup>۱۳</sup> (م. ۶۳۱ هـ.ق.) و دیگری *حلّ مشکلات الإشارات* نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲ هـ.ق.)<sup>۱۴</sup>.

#### ۴. معیار انتخاب مفسران در اثر حاضر

سنت تفسیری کتاب *الإشارات والتنیبهات* ادبیات گسترده‌ای را دربردارد. این مجموعه را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: الف) مجموعه نگارش‌های شامل شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیقاتی که به طور بی‌واسطه بر این کتاب به نگارش درآمده است؛ و ب) مجموعه شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیقاتی که به طور با واسطه بر این کتاب به نگارش درآمده است.<sup>۱۵</sup> در این نوشتار فقط نگارش‌های ناظر به *حلّ مشکلات الإشارات* که به طور با واسطه نسبت به *الإشارات* به نگارش درآمده‌اند در قلمرو پژوهش قرار گرفته‌اند.<sup>۱۶</sup> بایسته یادآوری است که آثار اندیشمندان مورد بحث بر پایه دسترسی اینجانب بدان آثار مبنای پژوهش قرار گرفته است و به منظور تصحیح انتقادی آنها شناسایی دیگر نسخه‌های برجای مانده از آنها ضرورت دارد. اکنون مفسران و نگارش‌های ایشان معرفی می‌گردد.

#### ۵. نصیرالدین طوسی

طوسی در کتاب *حلّ مشکلات الإشارات* خود سه فصل هفتم، هشتم و نهم از شرح نمط دوم را به بررسی دیدگاه ابن‌سینا در باب نظریه میل اختصاص داده و در خلال این بررسی، سخنان فخرالدین رازی در *الإنارات فی شرح الإشارات* را نیز ارزیابی کرده است. باید خاطر نشان کرد که در شرح طوسی افزون بر ارزیابی نسبتاً مفصل آراء رازی، در چند مبحث آراء ابوالبرکات بغدادی و شرف‌الدین مسعودی نیز به اجمال ارزیابی شده است.<sup>۱۷</sup>

مقایسه میان نسخه‌های برجای مانده از *الإشارات* ابن‌سینا و *حلّ مشکلات الإشارات* نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد در سنت آموزشی فلسفه در ایران متن *الإشارات* همواره با شرح طوسی مبنای تدریس قرار می‌گرفته است.<sup>۱۸</sup> سخن ابن‌الاکفانی نیز در این

خصوص جالب توجه است که استادش شمس‌الدین شیروانی الإشارات را همراه با شرح طوسی فراگرفته است. در پژوهش حاضر بخش‌های مربوط به نظریه میل از حلّ مشکلات الإشارات بر اساس چاپ نسخه برگردان از روی دست‌نوشته منسوب به طوسی از نسخه شماره ۱۱۵۳ کتابخانه ملی ایران (ب-۶۱-۶۳ الف) و نسخه خطی شماره Or 95 کتابخانه دانشگاه لیدن (۱۴۰ ب-۱۴۴ اب) ارائه شده است<sup>۱۹</sup> که در زمره نسخه‌های کهن حلّ مشکلات الإشارات قلمداد شده‌اند.<sup>۲۰</sup>

### ۶. قطب‌الدین شیرازی

وی الإشارات را نزد طوسی خوانده است. وی به سرزمین‌های گوناگون نظیر مراغه، بغداد، آسیای صغیر و مصر سفر کرد و در دوران اقامت در دمشق کتاب الشفاء ابن‌سینا را تدریس می‌کرده است. قطب‌الدین رازی و کمال‌الدین فارسی در زمره برجسته‌ترین شاگردان شیرازی بوده‌اند. درگذشت وی ۷۱۰ قمری گزارش شده است.<sup>۲۱</sup> در نوشتار حاضر، نگرش شیرازی به مباحث مربوط به حلّ مشکلات الإشارات بر پایه نسخه شماره ۱۳۴۷/۱ کتابخانه جار الله، حواشی نسخه برگردان حلّ مشکلات الإشارات از روی نسخه شماره ۱۱۵۳ کتابخانه ملی ایران و نیز حواشی حلّ مشکلات الإشارات نسخه مجموعه أسلر شماره ۴۷۸ کتابخانه دانشگاه مک‌گیل مبنای قرار گرفت.

### ۷. سید برهان‌الدین

بر پایه گزارش آدام گاچک یکی از حواشی نسخه مجموعه أسلر ۴۷۸ متعلق است به برهان‌الدین العبری. از زندگی وی آنچه به دست آمده این است که وی اجازه قرائت کتاب حلّ مشکلات الإشارات را از قطب‌الدین شیرازی دریافت کرده است. وی با عنوان «عبدالله العبری» چنین اجازه‌ای را به شاگردش ابوالقاسم ابرقوهی داده است.<sup>۲۲</sup> گاچک بر این باور است که به احتمال قوی، عبری را منسوب به العبره، روستایی در ملطیه در ترکیه کنونی باید دانست که گریگوری ابوالفرج ابن‌العبری (مشهور به Bar-Hebraeus) مورخ و منجم در سده هفتم هجری، زادگاهش نیز همان‌جا بوده است. البته همان‌طور که گاچک نیز اظهار کرده است که در اجازه قرائت قطب‌الدین شیرازی به سید برهان‌الدین، وی «بخاری»، منسوب به بخارا یاد شده است.<sup>۲۳</sup>

نکته پایانی درباره حواشی منسوب به سید برهان‌الدین که در هر سه نسخه با نشان (س) ثبت شده است چنین است: به نظر می‌رسد ارتباط میان نسخه مجموعه أسلر ۴۷۸ با نسخه جارالله ۱۳۴۷/۱ را نخستین بار گاچک بیان کرده باشد. نکته‌ای که گاچک

درباره نسخه أسلر خاطر نشان می‌کند این است که این نسخه دارای حواشی و اصلاحات گوناگونی است و نشان‌های (س) و (ق) را به ترتیب متعلق به برهان‌الدین العبری استاد ابوالقاسم ابرقوهی و نیز قطب‌الدین شیرازی استاد برهان‌الدین می‌داند. وی همچنین در (ص ۱۱) نشان (ر) را ارجاع به طوسی می‌شمرد. درباره نشان (م) در نسخه أسلر، گاجک سخنی به میان نیاورده است اما در بررسی اینجانب روشن شد که مقصود از آن «مُحاکم» یا قطب‌الدین رازی است و این دسته از حواشی همگی برگرفته از *المحاكمات* وی است که عبارت «مِنْ شرح الشرح» در بالای برخی از حواشی نیز نوشته شده است. در این نوشتار حواشی سید برهان‌الدین بر پایه سه نسخه، مبنای پژوهش حاضر قرار گرفته است: نسخه شماره ۱۳۴۷/۱ کتابخانه جار الله، حواشی نسخه برگردان *حلّ مشکلات الإشارات* از روی نسخه شماره ۱۱۵۳ کتابخانه ملی ایران و نیز حواشی *حلّ مشکلات الإشارات* نسخه مجموعه أسلر، ۴۷۸.

#### ۸. بدرالدین تستری

وی متولد قزوین بوده و سالیانی را در مصر و عراق و همدان گذرانده است. وی دارای نسبت یمانی نیز هست اما از پیوند آن با تستر سخنی به میان نیامده است. از آثار برجای مانده وی می‌توان به *حلّ عقد شرح مطالع الأنوار، رساله فی القضاء والقدر، المحاکمة بین نصیرالدین والرازی* و حواشی بر *حلّ مشکلات الإشارات* یاد کرد. در میان شاگردانش به آنجی، اسنوی و عفیفی اشاره شده است.<sup>۲۴</sup> درباره تاریخ درگذشت تستری اختلاف است و ۷۳۲ یا بعد از ۷۳۷ هجری را یاد کرده‌اند.<sup>۲۵</sup> حواشی وی بر پایه نسخه شماره ۵۰۵۱ کتابخانه دولتی برلین برگ ۸۷-۹۳ مبنای این پژوهش قرار گرفته است.

#### ۹. میر سید شریف جرجانی

وی در ۷۴۰ قمری در جرجان زاده شد و در میان استادانش از مخلص‌الدین ابوالخیر علی، فرزند قطب‌الدین شیرازی و نیز قطب‌الدین رازی یاد کرده‌اند. از وی نگارش‌های گوناگونی برجای مانده است و بیشتر نگارش‌های وی به صورت حاشیه بر آثار مهم فلسفی، منطقی و کلامی اندیشمندان پیشین است. از رخدادهای زندگی جرجانی مناظره میان وی و سعدالدین تفتازانی در حضور تیمور لنگ بوده که پیروزی جرجانی در آن مناظره گزارش شده است. برخی از آثاری که وی حواشی خود را بر آنها یا بر شرح و

تعلیقات بر آنها به نگارش درآورده عبارت‌اند از: حلّ مشکلات الإشارات، هداية الحكمة، تجريد الاعتقاد، حكمة العين، مطالع الأنوار، طوابع الأنوار.<sup>۲۶</sup> سال درگذشت وی ۸۱۶ قمری بوده است. نگارش جرجانی بر حلّ مشکلات الإشارات بر پایه نسخه ۱۴۵۵ Or کتابخانه لیدن (۱۰۹ الف-۱۱۱ الف) مبنا قرار گرفته است.

### ۱۰. حاشیه‌نگار ناشناس و کوشش برای شناسایی وی

در مقدمه نسخه شماره ۱۳۴۷/۱ کتابخانه جارالله، شخصی که نگارش‌های قطب‌الدین شیرازی و سید برهان‌الدین را گردآوری کرده، و آنها را به ترتیب با نشان (ق) و (س) مشخص کرده است، خاطر نشان کرده است که هر جا نکته‌ای به ذهنش خطور کرده یا آنچه را در میان کتاب‌های مرتبط با بحث یافته است، با نشان (ز) مشخص کرده است. سخن حاشیه‌نگار در آغاز نسخه یادشده چنین است:

وبعد فلما وفقنا الله تعالى للاشتغال بالإشارات والشروح تعلّمًا وتعلیمًا وتدریسًا أردت أن نجمع [أجمع] ما في الخواطر والحواشي المنقولة عن العلامة الشيرازي وسيد برهان الدين لئلا يكون مندرسًا، فالحواشي المرفوم عليها (ق) هي مما نقل عن الاستاذ المحقق أفضل المتأخرين قطب الملة والدين الشيرازي تغمده الله بمغفرته. والمرفوم عليها (س) هي نقل عن الاستاذ علامة العالم أفضل المحققين وأمثل المتأخرين فخر آل رسول الله ذي المناقب العلية برهان الملة والدين. والمرفوم عليها (ز) هي مما خطر للخطور وما وجد في الكتب من المسطور.

در اثر حاضر فقط دو نمونه از نگارش‌ها مربوط به حاشیه‌نگار ناشناس است که در نسخه یادشده با نشانه (ز) تعیین شده است.<sup>۲۸</sup> درباره نشانه (ز) می‌توان این فرض را مطرح کرد که آیا قطب‌الدین رازی (۶۴۷-۷۶۶ ق) که به اشاره و تشویق استادش قطب‌الدین شیرازی المحاکمات بین شراح الإشارات را نوشته است<sup>۲۹</sup> امکان بهره‌گیری از درس سید برهان‌الدین را نیز داشته است تا مطالب مرتبط را یک‌جا و پیش از نگارش المحاکمات خود گردآوری کرده باشد؟ سنجش تفصیلی مضمون حواشی سید برهان‌الدین با المحاکمات می‌تواند تا اندازه‌ای راهگشا باشد. باید یادآوری کرد که هر دو سید برهان‌الدین بخشی از روزگار زندگی خود را در بغداد گذرانده‌اند.

### ۱۱. ارزیابی نگارش‌ها: گفته‌ها و ناگفته‌های مفسران

پیش از آغاز ارزیابی باید خاطر نشان کرد که هر علاقه‌مند به متون کهن فلسفی هنگامی که به اثری نظیر الإشارات مراجعه می‌کند و با دشواری‌های متن مواجه می‌شود انتظار

دارد که آن دشواری‌ها را مفسران برجسته آن کتاب حل کرده باشند. مقصود از گفته‌های مفسران در اینجا عبارت‌هایی از متن است که نگارش‌های مفسران مورد بحث ما ناظر به آن عبارت‌ها اظهار نظر کرده‌اند و مقصود از ناگفته‌ها، آن بخش‌های مهمی است که مفسران درباره آن عبارت‌ها اظهار نظر نکرده‌اند اما انتظار می‌رفت که سخنی از ایشان در آن مطلب ابراز گردد. اکنون نگارش‌های مفسران در باب نظریه میل از منظر کمیّت و شیوه نگارش‌ها از یک سو و انتظارات خواننده امروزی از سوی دیگر ارزیابی می‌گردد.

### الف. کمیّت نگارش‌ها

گونه نخست، ارزیابی کمیّت نگارش‌های مفسران است. در مجموع هفتاد و هفت حاشیه از مفسران یادشده به نگارش درآمده است: بدرالدین تستری دارای سی و سه حاشیه (بیش از پنجاه درصد از حواشی)، میر سید شریف جرجانی دارای بیست و هشت حاشیه (بیش از بیست درصد از حواشی)، سید برهان الدین بخاری دارای یازده حاشیه (کمتر از بیست درصد از حواشی)، قطب‌الدین شیرازی دارای نه حاشیه (حدود سه درصد از حواشی) و حاشیه‌نگار ناشناس دارای دو حاشیه. تستری در یکی از حواشی خود به طور پیوسته یکی از مباحث فخرالدین رازی در *الإنارات فی شرح الإشارات* را نقل قول می‌کند که این مبحث حدود بیست درصد از کل حواشی تستری را شامل می‌گردد. این نقل قول در پیوستی جداگانه در پایان این مقاله ارائه می‌شود.

### ب. شیوه نگارش‌ها

از نظر شیوه نگارش هر یک از مفسران باید گفت که شیوه همه مفسران یکسان است از این جهت که در همه نگارش‌های به دست آمده از ایشان عبارتی از *حل مشکلات الإشارات* نقل می‌شود و سپس اظهار نظر مفسر ناظر به یک اصطلاح خاص از آن عبارت یا ناظر به کل آن عبارت در ادامه می‌آید. بنابراین نمی‌توان دیدگاهی جامع از یک مفسر را ناظر به مطالب مورد بحث به دست آورد مگر اینکه در آینده اظهارات هر یک از این مفسران را در کنار دیگر آثار موجود از آنها در باب نظریه میل قرار داد تا بتوان به دیدگاهی جامع از ایشان اگر اصلاً چنین دیدگاهی را ابراز داشته‌اند، دست یافت.



### ج. انتظارات خواننده امروزی

در این بخش می‌توان به دو نکته اشاره کرد: یکی اینکه ابن‌سینا در آثار خود میل و اعتماد را گاهی معادل یکدیگر و گاهی بنا بر اصطلاح‌شناسی متکلمان در برابر یکدیگر به کار برده است. طوسی هنگامی که بحث خود در باب میل را آغاز می‌کند، تصریح می‌کند که «میل» همان است که متکلمان «اعتماد» می‌نامند. انتظار خواننده امروزی این است که مناسبت داشت که مفسران مورد بحث ما (۱) وجه تسمیه، (۲) تعریف، و (۳) نیز به وجه تشابه و تمایز مفهومی این دو اصطلاح نزد فیلسوفان و متکلمان اشاره می‌کردند و در نهایت، موافقت یا مخالفت خود را در خصوص کاربرد این دو اصطلاح به جای یکدیگر اعلام می‌کردند؛ دیگر اینکه در برخی از آثار مفسران بعدی نظیر قطب‌الدین رازی در موارد گوناگونی به مقایسه مباحثی که ابن‌سینا به گونه‌ای متفاوت در آثارش بدانها پرداخته است اشاره کرده‌اند و نیز کوشیده‌اند سازگاری یا ناسازگاری اقوال را از یک سو و نیز عام یا خاص بودن آنها را خاطر نشان کنند. البته باید خاطر نشان کرد که در برخی از نگارش‌های مفسران مورد بحث به آثاری نظیر *الشفاء و الحدود* ابن‌سینا، *المعتبر* ابوالبرکات بغدادی و *الإنارات فی شرح الإشارات و مباحث المشرقیة* رازی، و *شرح تلویحات* (البته با شرح *حکمة الإشراف* قطب‌الدین شیرازی هماهنگی دارد) اشاره شده است.

### ۱۲. درباره شیوه تصحیح متون

متونی که در این نوشتار مبنای پژوهش قرار گرفته است در دو بخش هر صفحه تنظیم شده است.

الف) بخش بالای صفحه که شامل دو متن زیر است:

(۱) *الإشارات والتنبيهات* ابن‌سینا. مطالب برگرفته از *الإشارات* چه به طور مستقل که در آغاز هر بخش نقل شده و چه به طور متضمن در *حل مشکلات الإشارات* همگی به صورت پُر رنگ حروفچینی شده است.

(۲) *حل مشکلات الإشارات* طوسی. پس از نقل مطالب *الإشارات*، شرح طوسی در بخش بالای صفحه قرار گرفته است. هر واژه یا عبارتی را که یکی از حاشیه‌نگاران نسبت بدان اظهار نظر کرده است، زیر آن خطی ترسیم شده است. برای نمونه به این صورت: یشتند و یضعف.

ب) بخش پایین صفحه یا پانویس و نیز بخش پیوست که شامل متن‌های زیر است:

(۱) حواشی قطب‌الدین شیرازی، برهان‌الدین نسفی، بدرالدین تستری، میر سید شریف جرجانی و حاشیه‌نگار ناشناس با نشانه (ز). هر جا که یکی از مفسران نسبت به مطالب متن اظهار نظر کرده‌اند برای نمونه ناظر به عبارت «یشتد ویضعف» در پانویست ابتدا نام صاحب نظر می‌آید و سپس نظر وی بدین صورت:

تستری: هذا الاشتداد والضعف إما لذاته كما في الصورة المذكورة أو بواسطة أمرٍ خارج كرقعة المسافة وغلظها لاختلاف الحركة بسببها.

(۲) بخش‌هایی از *الإنارات فی شرح الإشارات* فخرالدین رازی. تستری در یکی از حواشی خود ناظر به این سخن طوسی «واعترض الفاضل الشارح بعد ذلك بأن نسبة أثر المؤثر الضعيف إلى أثر القوي ربما لا تكون کنسبتهم» مطالبی از یک مبحث از شرح رازی را به طور پیوسته و نسبتاً کامل نقل می‌کند و هر مطلب را صرفاً با عبارتی نظیر «قال» یا «ثم قال» از هم جدا کرده است. نظر به اینکه این بخش از سخنان رازی چه به دست تستری و چه به دست کاتب نسخه تستری کتابت شده باشد، دارای افتادگی‌های گوناگون است. بنابراین بر اساس قدیمی‌ترین نسخه *الإنارات* رازی در ایران که اخیراً به صورت نسخه برگردان منتشر شده است تصحیح شد و در پیوست قرار گرفت.<sup>۳۰</sup>

همه نگارش‌های ثلث یا ثلثة به صورت ثلاث یا ثلاثة؛ یخلوا یا لایخلوا به صورت یخلو یا لایخلو؛ ههنا به صورت هاهنا؛ و همه نشانه‌های اختصاری به صورت کامل آنها نوشته شده نظیر: هف: هذا خلف؛ نم: نسلم؛ حد: حیثئذ؛ بط: باطل. در خصوص تنوین در حالت نصب همان ضبط قرآن کریم رعایت شده است. برای نمونه به سوره توحید آیه ۴ اشاره می‌شود: «ولم یکن له کفوًا أحد». گفته شده که خلیل بن أحمد فراهیدی این شیوه را پسندیده است. جالب اینکه در هر دو نسخه *حلّ مشکلات الإشارات* لیدن Or ۹۵ و مجموعه أسلر ۴۷۸ تنوین در حالت نصب به همین شیوه کتابت شده است.<sup>۳۱</sup>

### ۱۳. نتیجه

برخی از نکات برجسته که در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است، عبارت‌اند از:

(۱) تصحیح انتقادی متون کلاسیک فلسفی نظیر *الإشارات والتنبيهات* و توجه به سنت تفسیری آنها برای فهم دقیق آراء فلسفی ابن‌سینا امری بایسته است.

(۲) در این نوشتار حرکت‌شناسی ابن‌سینا در *حلّ مشکلات الإشارات* طوسی و سنت تفسیری آن در نگارش‌های قطب‌الدین شیرازی، سید برهان‌الدین بخاری، بدرالدین تستری و میر سید شریف جرجانی برای نخستین توجه شده است. همچنین کوشش بر آن بوده است تا متنی نسبتاً قابل اعتماد از این نگارش‌ها ارائه گردد.

۳) ضمن توجه به آنچه در ایران در چند سال اخیر درباره سنت تفسیری ابن‌سینا منتشر شده است به پژوهش‌های بین‌المللی جدید نیز در این زمینه نظیر آثار دیمتری گوتاس، یوپ لامیر، رابرت ویسنوفسکی، آدام گاچک و ایمن شهادة توجه شده است.

۴) نخستین بار در این نوشتار، همان ظریفی که نصیرالدین طوسی در آغاز حل مشکلات الإشارات، "شرح" رازی را "جرح" خوانده است، فریدالدین داماد، استاد طوسی، شناسایی شده است (بنگرید به پیوست (ج) در پایان این نوشتار).

۵) هشت پیوست برای ایضاح و تکمیل نکاتی که در مقدمه یا تعلیقات از آن سخن گفته شده است در پایان نوشتار ارائه شده است.

۶) تحلیل فلسفی آراء مفسران در باب نظریه میل در نوشتاری مستقل ارائه خواهد شد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. در اینجا مایلم و بر خود نیز لازم می‌دانم مراتب سپاس خود را به دکتر یوپ لامیر (هلند) و دکتر حسین معصومی همدانی (ایران) که نکات ارزشمندی را به اینجانب بیان کردند، ابراز کنم. همچنین از استادان ارجمند و دوستان گرانمایه که در فراهم‌سازی برخی از منابع مرا یاری‌رسان بودند، سپاسگزارم: دکتر رابرت ویسنوفسکی (کانادا) و دکتر اریک فان لیت (هلند).
۲. دینامیک ارسطو، فیلوپونوس، ابن‌سینا و یوریان، محمد جواد اسماعیلی، رساله دکتری، فصل سوم: دینامیک ابن‌سینا، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۹. این توضیح را می‌توان افزود که حرکت اشیاء به سوی مکان طبیعی شان حرکت طبیعی است و حرکت اشیاء در جهت خلاف مکان طبیعی شان، حرکت قسری یا حرکت غیر طبیعی است. برای نمونه می‌توان سنگی را در نظر گرفت که مکان طبیعی آن مرکز است و اگر شخصی آن را از روی زمین بردارد و به سوی بالا پرتاب کند تا زمانی که از نقطه شروع حرکت دور می‌شود دارای حرکت قسری است و هر زمان که بازگشت به نقطه شروع حرکت خود را آغاز می‌کند، آنگاه دارای حرکت طبیعی است.
۳. آقای پرفسور ریچارد سورابیجی، استاد ممتاز فلسفه و تاریخ‌نگار فلسفه باستان در بریتانیا، این شیوه را در باب مفسران آثار افلاطون و ارسطو نظیر اسکندر افروسیسی، فروریوس، پروکلس، آمونیوس، سیمپلیکیوس و فیلوپونوس بررسی کرده و آثار تفسیری این اندیشمندان را از این منظر ارزیابی کرده است (Sorabji, 1990, 1-30).
۴. سه مفسر یونانی طبیعیات ارسطو که آثارشان در دسترس ما قرار دارند عبارتند از تامستیوس، فیلوپونوس و سیمپلیکیوس.
۵. از میان تفسیرهای برجای مانده فارابی بر آثار ارسطو شرح کتاب العباره (تصحیح ویلهلم کوتش و ستانلی مارو) و از میان تفسیرهای برجای مانده ابن‌سینا بر آثار ارسطو شرح مقاله اللام از کتاب ما بعد الطبیعه (تصحیح ژول یانسن و همکاران) یادشده است.
۶. به نظر می‌رسد که در میان پژوهشگران معاصر یحیی مهدوی نخستین کسی باشد که این کتاب را بر حسب غالب فهرست‌های آثار ابن‌سینا آخرین تألیف ابن‌سینا شمرده است یا به تعبیر مهدوی دست کم

- می‌توان حدس زد که آخرین اثر مهم وی باشد (مهدوی (ص ۳۲) فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا، ۱۳۳۳). در این ارتباط، یحیی میشو و دیوید ریزمن هر یک به طور مستقل در این زمینه پژوهش‌هایی را منتشر کردند. دیمیتری گوتاس در اثر اخیر خود، ارزیابی پژوهش‌های میشو و ریزمن، تاریخ تصنیف این کتاب را میان ۴۲۱ و ۴۲۵ هجری قلمداد می‌کند (گوتاس (۱۵۵-۱۵۶)).
۷. یحیی مهدوی (صص ۳۵-۳۶) و رابرت ویسنوفسکی (۲۰۱۴، صص ۳۲۳-۳۶۳) هر یک جداگانه به نام برخی از این مفسران اشاره می‌کنند.
۸. اخیراً ایمن شهاده در پژوهش خود درباره‌ی الشکوک والمباحث مسعودی نکته‌ای تأمل برانگیز اظهار کرده است که «متنی مختصر مانند الإشارات ابن سینا را می‌توان به طور کامل در یک روز نزد استاد قرائت کرد و اجازه‌ی روایت آن را از آن استاد دریافت کرد». وی این نکته را پس از نقل سخن ابن الاکفانی در باره‌ی پیوستگی سلسله‌ی سند قرائت خود از کتاب الإشارات ابن سینا نزد استادش شمس الدین شیروانی و نیز قرائت وی نزد استادش نصیرالدین طوسی تا ابن سینا بیان کرده است و این سخن را نیز افزوده است که «قرائت و دریافت اجازه‌ی روایت یک متن به معنای مطالعه‌ی دقیق و تفصیلی آن متن نیست حتی اگر متن مزبور دارای مضمون فلسفی باشد» (صص ۱۳-۱۴).
۹. نسخه‌برگردان این اثر بر اساس نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ای در شیراز به کوشش محمد برکت در مرکز نشر میراث مکتوب در سال ۱۳۸۹ خورشیدی منتشر شد. یادشدنی است که این نسخه از مجموعه‌ای است که عیون المسائل منسوب به فارابی و الأسماء المفردة از کندی را نیز در خود گنجانده است و یادداشت تملک صدرالدین شیرازی نیز بر آن ثبت شده است. تصحیح انتقادی این اثر (۲۸۹-۱۹۳ صص) در کتابی با عنوان *Doubts on Avicenna* همراه با مقدمه‌ای مفصل در هفت فصل (۱۹۱-۱ صص) درباره‌ی زندگی و آثار مسعودی و نیز مروری بر مسائل مهم این رساله (مسائل ۱، ۷، ۹، ۱۰، ۱۴) بر پایه‌ی سه نسخه از ترکیه و یک نسخه از ایران به کوشش ایمن شهاده در انتشارات بریل در سال ۲۰۱۵ میلادی به چاپ رسید.
۱۰. محمد برکت در مقدمه‌ی خود بر نسخه‌برگردان *المباحث والشکوک* (صص: بیست و هفت و بیست و هشت) و ایمن شهاده در *Doubts on Avicenna* (صص ۱۳ و ۱۴) به سخن صفدی در *الوافی بالوفیات* جلد دوم، صص ۱۴۲-۱۴۳ در این زمینه اشاره می‌کنند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به پیوست (ب) در پایان این نوشتار.
۱۱. این اثر به طور ناقص برجای مانده: یکی در ایران و دیگری در ترکیه. رابرت ویسنوفسکی (Robert Wisnovsky (2013) 352, footnote 5) اشاره می‌کند که این اثر را دو پژوهشگر Giovanni Carrera and Naser Dumairieh در دست تصحیح دارند. تصحیح ایمن شهاده از این اثر در سال ۲۰۱۴ منتشر شد که مشتمل است بر ده پاسخ رازی به مسعودی.
۱۲. این اثر سه بار تا کنون منتشر شده است: محمود شهابی (تهران ۱۳۳۹ خورشیدی)، احمد حجازی السقا (قاهره ۱۹۸۶ میلادی) و احمد فرید المزیدی (بیروت ۲۰۱۴ میلادی).
۱۳. از این اثر سه چاپ در دسترس است: تصحیح نجف‌زاده (۱۳۸۴ تهران)، عبدالجواد خلف (۱۳۲۵ قمری در مصر) و افست چاپ سنگی کتابخانه‌ی مرعشی نجفی از چاپ مصر.
۱۴. سیف‌الدین آمدی متکلم اشعری و فقیه شافعی بود و از خود نگارش‌هایی در منطق، فلسفه و کلام به یادگار گذاشت. بررسی شرح وی در مجالی دیگر مناسب است. از شرح وی دو تصحیح منتشر شده است: یکی به کوشش عیسی ربیح جوابره (اردن ۲۰۱۵) و دیگری به کوشش مزیدی (لبنان ۲۰۱۴).

۱۵. در این نوشتار در خصوص مطالب مبحث میل در کتاب الإشارات از آخرین تصحیح آن به کوشش مجتبی زارعی که نسبتاً از دقت قابل اعتمادی برخوردار است، سه فصل مورد بحث از همین تصحیح نقل شده است.

۱۶. بررسی نگارش‌های بخش الف نیازمند پژوهشی جداگانه و ناظر بر همه نسخه‌های الإشارات است که مفسران بر آن شرح، حاشیه یا تعلیقه نگاشته‌اند.

۱۷. آنچه بیرون از قلمرو پژوهش حاضر قرار گرفته است: الف) نگارش‌های رازی، ارموی، سمرقندی، نخجوانی، ابن کمونه، علامه حلی و قطب‌الدین رازی؛ ب) همچنین نگارش‌های ناظر به حلّ مشکلات الإشارات که به سه فصل مربوط به حرکت‌شناسی ابن‌سینا یا نظریه میل مربوط نیستند، نظیر نگارش‌های فیاض لاهیجی، ملا شمس‌گیلانی، خاتون‌آبادی، محمد معصوم حسینی قزوینی، محمد هادی شریف رازی اشاره کرد. نگارش‌های جلال‌الدین دوانی، ابن کمال پاشا، محمد باقر سبزواری و میر سید احمد علوی، همگی ناظر به المحاکمات قطب‌الدین رازی هستند. نگارش‌های میرزا حبیب باغنوی، آقا حسین خوانساری و آقا جمال خوانساری نیز به چاپ رسیده است.

۱۸. نصیرالدین طوسی، شرح الإشارات والتنبیها، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، جلد دوم، در باره ابوالبرکات (ص ۲۷۲) و در باره مسعودی (ص ۱۰۲).

19. Lameer, Joep (2013) "Towards a New Edition of Avicenna's Kitāb al-Ishārāt wa-Ltanbīhāt", *Journal of Islamic Manuscripts* 4 (2013) 199-248, 203 footnote 12.

البته لامیر در مقاله خود بر پایه فهرست‌واره دنا بر این نکته توجه کرده است که فقط در ایران قریب به دویست و پنجاه نسخه از حلّ مشکلات الإشارات طوسی در فهرست‌های موجود ثبت شده است.

۲۰. شماری از نسخه‌های کهن به ویژه همین دو نسخه یادشده را سید محمد عمادی حائری در مقاله‌ای با عنوان «نسخه‌هایی کهن از شرح اشارات طوسی: نسبت آنها با نسخه مؤلف و نکته‌هایی در باب سنت تعلیم و تعلم اثر» بررسی کرده است (آینه میراث، شماره ۵۰، ۱۷۹-۲۳۴، ۱۳۹۱).

۲۱. یوپ لامیر در مقاله خود پس از ارزیابی تصحیح‌های امروزی الإشارات و در مواردی حلّ مشکلات الإشارات، ضرورت ارائه تصحیح انتقادی این متون را در عصر حاضر خاطر نشان کرده است.

۲۲. برای آگاهی از زندگی و آراء شیرازی بنگرید به: شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی دانشمند عالی‌قدر قرن هفتم نوشته محمد تقی میر و قطب‌الدین شیرازی و علم الانوار در فلسفه اسلامی نوشته جان والبریج.

۲۳. بنگرید به پیوست (ه) در پایان این نوشتار.

۲۴. بنگرید به پیوست (و) در پایان این نوشتار.

۲۵. مدخل تستری، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۱، ص ۵۴۴، ۱۳۸۱.

۲۶. مدخل تستری، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۷، ص ۳۰۱-۳۰۲، ۱۳۹۲.

۲۷. مدخل جرجانی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۷، صص ۷۰۹-۷۱۳، ۱۳۸۸.

۲۸. بنگرید به پیوست (ز) در پایان این نوشتار.

۲۹. شاید در آینده بتوان دقیق‌تر بررسی کرد که آیا قطب‌الدین شیرازی و سید برهان‌الدین شاگرد مشترکی داشته‌اند که این شاگرد همان حاشیه‌نگار ناشناس باشد و نتیجه حضور در درس دو استاد خود را به نگارش درآورده باشد؟ یا اینکه این حاشیه‌نگار فقط به واسطه دسترسی به نسخه‌ای از حلّ مشکلات الإشارات طوسی که متضمن حواشی یادشده بوده است آنها را یک‌جا همراه با افزوده‌های خود به نگارش درآورده است تا نتیجه اثر از ارزش بیشتری برخوردار گردد؟ فرض دیگر این است که

وی به نگارش‌های شیرازی و سید برهان‌الدین به طور جداگانه دست یافته و آنها را همراه با افزوده‌های خود یک‌جا نظم داده است.

۳۰. غلامرضا رحمانی در مقدمه تصحیح شرح مطالع رازی (صص ۱۷۷-۱۷۸) به نقل از حاجی خلیفه و آقا بزرگ تهرانی، این نکته را خاطر نشان کرده است.

۳۱. تصحیح شرح الإشارات والتنبيهات رازی به کوشش علی‌رضا نجف‌زاده در ۱۳۸۴ منتشر شده است. نظر به اینکه نسخه شماره ۱۰۰۹۴ کتابخانه مجلس که نسخه‌برگردان آن منتشر شده است، در زمره نسخه‌های مورد اعتماد مصحح در بخش حکمت قرار نگرفته است (صص ۸۶-۸۴ مقدمه مصحح)، و تفاوت‌هایی میان این دو چاپ (تصحیح و نسخه‌برگردان) وجود دارد، قدمت نسخه نسخه‌برگردان (۶۱۴ هجری قمری) مبنای مقابله قرار گرفت.

۳۲. بنگرید به پیوست (ح) در پایان این نوشتار.

## منابع

- ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تصحیح مجتبی زارعی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- ارموی، سراج‌الدین، مطالع الانوار: (طرف المنطق) و شرحه المسمى بلوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار، مصحح: ابوالقاسم رحمانی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۳.
- آمدی، سیف‌الدین، کشف التمییهات فی شرح الإشارات والتنبيهات، دراسة و تحقیق عیسی ریح‌جوابره، دارالفتح للدراسات و النشر، اردن، ۲۰۱۵م.
- آمدی، سیف‌الدین، کشف التمییهات فی شرح الرازی علی الاشارات والتنبيهات للرئیس ابن‌سینا، تحقیق و تعلیق احمد فرید المزیدی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۱۳م.
- اسماعیلی، محمد جواد، دینامیک ارسطو، فیلوپونوس، ابن‌سینا و بوریدان، رساله دکتری، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۹.
- خوانساری، آقا حسین و آقا جمال، الحاشیة علی شروح الإشارات (الإشارات و شرح الإشارات و شرح‌الشرح و حاشیه لباغنوی)، مصحح: احمد عابدی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۸.
- دانشنامه جهان اسلام، مدخل برهان‌الدین نسفی، جلد ۳، ۱۳۹۲.
- دانشنامه جهان اسلام، مدخل تستری جلد ۷، ۱۳۹۲.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل تستری جلد ۱۱، ۱۳۸۱.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل جرجانی، جلد ۱۷، ۱۳۸۸.
- رازی، فخرالدین، شرح الإشارات والتنبيهات، تصحیح و مقدمه علی‌رضا نجف‌زاده، انجمن مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.

- رازی، فخرالدین، شرح کتاب الإشارات والتنبيهات، نسخه برگردان [نسخه ۱۰۰۹۴]، با مقدمه سیدمحمد عمادی حائری، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۱.
- صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، جلد دوم، تصحیح هلموت ریتر، دارالنشر فرانز شتاينر، بیروت، ۱۴۰۱ق.
- طوسی، نصیرالدین، حل مشکلات کتاب الإشارات والتنبيهات، نسخه برگردان [نسخه ۱۱۵۳]، مقدمه محمد عمادی حائری، میراث مکتوب، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۸۹.
- طوسی، نصیرالدین، شرح الإشارات والتنبيهات؛ تحقیق حسن حسن زاده آملی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۳.
- عمادی حائری، سید محمد، «نسخه‌هایی کهن از شرح اشارات طوسی: نسبت آنها با نسخه مؤلف و نکته‌هایی در باب سنت تعلیم و تعلم اثر، آینه میراث، شماره ۵۰، ۱۷۹-۲۳۴، ۱۳۹۱.
- فارابی، أبونصر، شرح الفارابی لکتاب أرسطوطاليس في العبارة، ویلهلم کوتش و استانلی مارو، المطبعة الكاثوليكية، بیروت، ۱۹۶۰م.
- مسعودی، شرف‌الدین، کتاب المباحث و الشکوک: نخستین تعلیقه بر الإشارات و التنبيهات؛ با مقدمه محمد برکت، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۹.
- مهدوی، یحیی، فهرست نسخه‌های مصنفاة ابن سینا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۳.
- میر، محمد تقی، شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی دانشمند عالی قدر قرن هفتم (۶۳۴-۷۱۰ق)، دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۶.
- نسفی برهان‌الدین، شرح أساس الكیاسة، تصحیح و مقدمه غلامرضا دادخواه و عباس گودرزینا، انتشارات مزدا، ۲۰۱۵.
- والبریج، جان، قطب‌الدین شیرازی و علم الانوار در فلسفه اسلامی ترجمه جواد قاسمی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۵.
- Avicenna (2014) Commentaire sur le livre Lambda de la Métaphysique d'Aristote, chapitres 6-10, by Jules Janssens, Marc Geoffroy, and Meryem Sebti, J. Vrin.
- Gacek, Adam (2010) "The Osler Codex of Nasir al-Din al-Tusi's Commentary on Avicenna's al-Isharat wa-al-tanbihat", *Journal of Islamic Manuscripts* 1, 3-17
- Gutas, Dimitri, (2014) *Avicenna and the Aristotelian tradition: Introduction to reading Avicenna's philosophical works, Second, revised, and enlarged edition, including an inventory of Avicenna's authentic works*, Brill.

- Lameer, Joep (2013) “Towards a New Edition of Avicenna's. Kitābal-Ishārāt wa-l-tanbīhāt”, *Journal of Islamic Manuscripts* 4, 199-248.
- Michot, Yahya (2000) *Ibn Sind, letter au vizir Abi Sadad: Editio princeps d'apres le manuscrit de Bursa*, Beirut: Aditions al-Bouraq.
- Reisman, David C., “A New Standard for Avicenna Studies.” *Journal of the American Oriental Society* 122.3 (Jul-Sep 2002): 562-577.
- Shihadeh, Ayman (2014) 'Fakhr al-Dīn al-Rāzī's Response to Sharaf al-Dīn al-Mas'ūdī's Critical Commentary on Avicenna's Ishārāt'. *The Muslim World*, (104) 1, pp 1-61.
- Shihadeh, Ayman (2015) *Doubts on Avicenna: A Study and Edition of Sharaf al-Dīn al-Mas'ūdī's Commentary on the Ishārāt*, Brill.
- Sorabji, Richard (ed.) (1990) *Aristotle Transformed: The Ancient Commentators and Their Influence*. Duckworth.
- Wisnovsky, Robert (2004) “The nature and scope of Arabic philosophical commentary in post-classical (ca. 1100-1900 AD) Islamic intellectual history: Some preliminary observations”, in *Bulletin of the Institute Of Classical Studies* (University of London) 47, 149-191 (Special Issue 83/2: Philosophy, Science and Exegesis in Greek, Arabic and Latin Commentaries, edd. P. Adamson, H. Baltussen and M.W.F. Stone).
- Wisnovsky, Robert (2013), “Avicennism and exegetical practice in the early commentaries on the Ishārāt”, *Oriens* 41/2-4 349-378
- Wisnovsky, Robert (2014) “Towards a genealogy of Avicennism”, *Oriens* 42/2-4 (2014), 323-363.



(٧)

تنبيه

[في إثبات الميل وبيان أحواله]

الجسم له في حال تحركه ميلٌ يتحرك به ويحس به الممانع ولن يتمكن من المنع إلا فيما يضعف ذلك فيه<sup>١</sup> وفي بعض النسخ وإن تمكن من المنع إلا فيما يضعف<sup>٢</sup> ذلك فيه. يريد إثبات الميل<sup>٣</sup> وبيان أحواله - والميل هو الذي يسميه المتكلمون اعتماداً - ومحرك الجسم إنما يحرك بتوسطه. وسبب احتياجه إلى ذلك أن الحركة لا تخلو عن حد ما من السرعة والبطؤ<sup>٤</sup> لأن كل حركة إنما تقع في شيء ما يتحرك المتحرك فيه مسافة كان أو غيرها<sup>٥</sup> وفي زمان ما وقد يمكن أن يتوهم قطع تلك المسافة بزمان أقل من ذلك الزمان فتكون الحركة أسرع من الأولى أو أكثر منه فتكون أبطأ منها فإذاً الحركة لا تنفك عن حد ما من السرعة والبطؤ. والمراد من السرعة والبطؤ هو شيء واحد بالذات وهو كقيمتها قابلة للشدة والضعف وإنما يختلفان بالإضافة العارضة لها فما هو سرعة بالقياس إلى شيء هو بعينه بطؤ بالقياس إلى آخر ولما كانت الحركة ممتنعة الانفكاك عن هذه الكيفية<sup>٦</sup> وكانت الطبيعة التي هي مبدأ الحركة شيئاً لا يقبل الشدة والضعف<sup>٧</sup> كانت نسبة جميع الحركات المختلفة بالشدة والضعف إليها واحدة وكان صدور حركة معينة منها دون ما عداها ممتنعاً لعدم الأولوية فاقترضت أولاً<sup>٨</sup> أمراً يشتمل ويضعف<sup>٩</sup> بحسب اختلاف الجسم ذي الطبيعة: في الكم أعني الكبر والصغر؛ أو الكيف أعني التكاثر والتخلخل؛<sup>١٠</sup> أو الوضع أعني اندماج الأجزاء وانفشاشها؛ أو غير ذلك. وبحسب ما يخرج عنه كمال ما فيه من الحركة من رقة القوام وغلظه<sup>١١</sup> وذلك الأمر هو الميل ثم اقتضت بحسب الحركة وهذا الأمر محسوس في الحركة الأينية<sup>١٢</sup> يحسسه الممانع ويوجد مع عدم الحركة كما يجده الإنسان من الزرق المنفوخ فيه

١. تسترى: على تقدير الرواية الأولى يكون الاستثناء عن أن يتمكن وعلى الثاني عن أن يحس ويختلف المعنى.

٢. جرجاني: الاستثناء في الأولى من تمكن المنع وفي الثانية من الإحساس.

٣. جرجاني: قيل الإحساس يدل على وجوده في الحركة الأينية ظاهراً وهذا السبب يفيد وجوده في جميع المقولات فالمقصود من ذكره تعميم وجوده.

٤. تسترى: المقصود أن الاختلاف بين السرعة والبطؤ بالعرضيات لأنها عبارتان عن هذه الكيفية وإنما يكون سريعة بالقياس إلى بطؤ وبالعكس.

٥. شيرازى: أي في الوضع أو غيره.

٦. تسترى: هذا يخالف الاصطلاح لأن السرعة والبطؤ من لوازم الحركة والملزوم لا يقال أنه صحيح الانفكاك عن لازمه بل اللازم شأنه ذلك، لكن هذا سهل.

٧. تسترى: لما ثبت امتناع الخلو، والطبيعة من حيث لا تقبل الشدة والضعف ونسبتها إلى جميع الحركات متساوية فلا بد من أمر يضاف إليها ليصير سبباً لحركة سريع أو بطيء إذ لا يصدر عن الطبيعة الغير المختلفة لامتناع التغير وذلك الأمر هو الميل؛ فثبت الاحتياج إلى الميل.

٨. تسترى: هذا الاشتداد والضعف إما لذاته كما في الصورة المذكورة أو بواسطة أمر خارج كرقعة المسافة وغلظها لاختلاف الحركة بسببها.

٩. تسترى: [أعني التخلخل والتكاثر] أي وكلما كان الجسم أشد تكاثراً كان الحركة فيه أبطأ وبالعكس إذا كان متخلخلاً هذا في التخلخل والتكاثر الحقيقيين والاندماج والانفشاش في غير الحقيقيين.

١٠. تسترى: فإن الحركة في الهواء أسهل من الحركة في الماء لرقعة الأول وغلظ الثاني.

١١. بخارى: والوضعية أيضاً.

إذا حبسه بيده تحت الماء وكما يجده من الحجر إذا سكنه في الهواء. فالشيخ أشار إلى وجوده بقوله **الجسم له في حال تحركه ميل ولم يورد حجة على وجوده لكونه محسوسًا بل أشار إلى كونه محسوسًا بقوله ويحس به المانع** وأشار إلى كونه قابلاً للشدة والضعف بقوله **ولن يتمكن من المنع إلا فيما يضعف ذلك فيه أي يضعف بالقياس إلى قوة المانع**.<sup>١</sup> وأما بالرواية الأخرى<sup>٢</sup> فيكون قوله **وإن تمكن من المنع** إشارة إلى إمكان وجوده والإحساس به عند عدم الحركة وذلك مما يدل على مغايته للحركة<sup>٣</sup> وقوله **إلا فيما يضعف ذلك فيه** إشارة إلى أنه قابلٌ للشدة والضعف. قوله **وقد يكون من طباعه وقد يحدث فيه من تأثير غيره فيبطل المنبعث عن طباعه إلى أن يزول فيعود انبعاثه بإبطال الحرارة العرضية التي يستحيل إليها الماء للبرودة المنبعثة عن طباعه إلى أن يزول**. لما كان الميل هو السبب القريب للحركة بوجه ما<sup>٤</sup> كان منقسمًا إلى أقسامها<sup>٥</sup> فمنه ما يحدث من طباع المتحرك وينقسم إلى ما تحدثه الطبيعة كميل الحجر عند هبوطه وإلى ما تحدثه النفس كميل النبات عند تبرزه من الأرض وميل الحيوان عند اندفاعه الإرادي إلى جهة؛ ومنه ما يحدث من تأثير قاسر خارج من الجسم فيه كميل السهم عند انفصاله عن القوس وإنما تختلف الأجسام في قبوله والامتناع عن ذلك<sup>٦</sup> بحسب الأمور الذاتية وغيرها فالإختلاف الذاتي هو الذي يكون بحسب قوة الميل الطبيعي وضعفها وهو أن يكون الأقوى بحسب الطبع كالحجر العظيم<sup>٧</sup> أكثر امتناعًا عن قبول القسري والأضعف أقل امتناعًا وما عدا هذا الاختلاف يكون بالأسباب الخارجة وذلك ككون الأضعف أكثر امتناعًا إما لعدم تمكن القاسر منه كالرملة الصغيرة أو لعدم تمكنه من دفع الموانع كالنبتة<sup>٨</sup> أو لتخلخله الذي لأجله تتطرق إليه الموانع بسهولة كالريشة أو لغير ذلك ولما كان الميل هو السبب القريب للحركة<sup>٩</sup> وكان من الممتنع أن يتحرك الجسم حركتين مختلفتين معًا بالذات لأن الحركة الواحدة تقتضي توجهًا إلى مقصد ما ويلزمه عدم التوجه إلى غير ذلك المقصد والحركتان المختلفتان معًا يلزمهما التوجه وعدمه إلى كل واحد من المقصدين معًا ويمتنع أن يقتضي الشيء شيئًا وعدمه معًا فكان من الممتنع أن يوجد ميلان مختلفان<sup>١٠</sup> في جسم واحد

١. تسترى: أي كلما كان المانع أقوى كان الميل أضعف كما إذا رفعنا حجرًا يكون عشرة أمتان.

٢. شيرازي: فعلى الرواية الأولى يكون الاستثناء من تمكن المنع وعلى الثانية من الإحساس.

٣. شيرازي: أما للقوة المحركة فلوجودها عند إتمامها للحركة ولا ميل.

٤. شيرازي: لكونه آلة.

٥. جرجاني: أي أقسامها الثانية لها مقبسة إلى فاعلها.

٦. تسترى: أي الاختلاف في قبول الجسم الميل وعدم قبوله تارة يكون بسبب الاختلاف الذاتي كالحجر العظيم فإنه يمنع عن قبول

القسري أكثر مما يمنع الصغير وهذا يستلزم بالاختلاف الذاتي لكون المنع الطبيعي يمنع عنه.

٧. جرجاني: فإن الحال يختلف باختلاف محله.

٨. جرجاني: [يمكنه كالنبتة] الفرق أن النبتة ضعيفة الفعل والريشة قوية القبول أو لغير ذلك ككون المغارق قويًا.

٩. تسترى: هذا الدليل إنما يمتشى إذا كان الميل سببًا قريبًا لكنهم قد يتبوا إته كالألة ولا يلزم من اجتماع الاثنين احتمال الميل إليه وعنه إذ ليست بعلة تامة.

١٠. جرجاني: [يوجد ميلان مختلفان] قيل: الميل قد يوجد بدون الحركة فلا يلزم من امتناع اجتماع الحركتين امتناع اجتماعها الذي لا يستلزم اجتماع الحركتين فالأولى أن المدافعة إلى جهة لا يجامع المدافعة إلى جهة أخرى بدعوى الميل إن كان نفس المدافعة أو مستلزمًا لها تم الكلام قطعًا.

- [نسخه ١١٥٣، كتابخانه ملی ایران] وصاحب/المعتبر جوزة.

بالفعل<sup>١</sup> بل كما يجوز أن يجتمع في جسم حركتان إحداهما بالذات والأخرى بالعرض - كحركة الشخص في سفينة بنفسه بالذات وبحركة السفينة بالعرض كذلك يجوز أن يوجد ميلان كحجر يحمله إنسان يمشي فإنه يُحسُّ بثقله وهو ميله بالذات وينخرق منه الهواء<sup>٢</sup> وهو ميله بالعرض الذي هو للإنسان بالذات فإذا طرأ على جسم ذي ميل طبيعي<sup>٣</sup> بالفعل ميل قسري<sup>٤</sup> تقاوم السببان أعني القاسر والطبيعة فإن غلب القاسر<sup>٥</sup> وصارت الطبيعة مقهورة حدث ميل قسري<sup>٦</sup> وبطل الطبيعي<sup>٧</sup> ثم تأخذ الموانع الخارجية والطبيعية معاً في إفناؤه قليلاً قليلاً وتقوى الطبيعة بحسب ذلك ويأخذ الميل القسري في الانتقاص وقوة الطبيعة في الازدياد إلى أن تقاوم الطبيعة الباقي من الميل القسري فيبقي الجسم عديم الميل ثم تُحدّد الطبيعة ميلها مشوباً بآثار الضعف الباقية فيها ويشدّد الميل بزوال الضعف فيكون الأمر بين قوة الطبيعة والميل القسري قريباً من الامتزاج الحادث بين الكيفيات المتضادة.

وإذا تقرر ذلك فنقول قول الشيخ وقد يكون من طباعه إشارة إلى الميلين الطبيعي والنفساني<sup>٨</sup>؛ وقوله وقد يحدث فيه من تأثير غيره إشارة إلى القسري. وقوله فيبطل المنبعث عن طباعه إلى أن يزول فيعود انبعاثه إشعاراً إلى امتناع اجتماع الميلين وإبطال القسري للطبيعي وعوده عند زوال القسري كما يشاهد في الحجر المرئي حالتي صعوده وهبوطه وتمثل في ذلك بالماء وهو قوله لإبطال الحرارة العرضية التي يستحيل إليها الماء لتصور كيفية التقاوم المذكور فإنه كما لا يجتمع في الماء حرارة وبرودة بل يكون أبداً متكيفاً بكيفية متوسطة بين غايتي الحرارة الغريبة والبرودة الذاتية تارة أميل إلى هذه وتسمى حرارة وتارة أميل إلى تلك وتسمى برودة وتارة متوسطة بينهما ولا تسمى باسمها وذلك بحسب تفاعل الحرارة العارضة والطبيعة المبردة كذلك هاهنا لا يجتمع في الجسم ميلان بل يكون أبداً ذا حال بين الميل القسري الشديد والطبيعي الشديد تارة يستوى بالميل المنسوب إلى القسر - وتارة بالميل المنسوب إلى الطبع وتارة بعدهما معاً وذلك بحسب تفاعل الميل القسري والطبيعة<sup>٩</sup> وكما كان فعل الطبيعة المائية عند وجود العرض الذي تقتضيه وهو البرودة حفظه وعند وجود ما يضاده كالحرارة إفناؤه وعند الخلق منها إيجاد البرودة كذلك فعل الطبيعة في الجسم ما دام مفارقاً لحيزه عند وجود الميل المنبعث عنها حفظه وعند وجود ميل غريب يخالفه إفناؤه وعند خلق الجسم عن الميل إيجاد الميل الطبيعي فهذا ما

١. تسترى: [وكان] بالذات وسقوط اختلاف الجهة كما يدل عليه الليل المذكور لا المتحدّة في الجهة لجواز اجتماع الطبيعي مع القسري بشرط الاتّحاد في الحجر الذي يرميه الإنسان من فوق.

٢. تسترى: وذلك موقوف على ميله لتوقفه على الحركة المتوقفة عليه لكنه بالعرض إذ الميل للإنسان بالذات وله بالتعبية.

٣. تسترى: هذا الكلام يدل على جواز اجتماع الميلين لوجوب وجود السبب عند وجود المسبب وإن شئت أن نسقط أكثر هذه الإيرادات قلنا: لا يجتمع ميلان مختلفان بالذات في سمتين مختلفين.

- جرجاني: [ميل قسري] قيل الواجب أن يقول قسر قاسر لأن الميل القسري إنّما يوجد بعد المقاومة؛ كما صرح به.

٤. تسترى: يجب أن تعلم أنّ الميل القسري لا يغلب على الطبيعة دفعة بل على التدرج إلى أن يحصل إلى أخذ معين ويتعادل التقاوم ثم يأخذ الميل القسري في الانتقاص والطبيعة في الازدياد لا دفعةً لكونها مشوبةً بآثار الضعف الذي كان له.

٥. تسترى: ممنوعٌ لجواز أن يصير مغلوّباً لا باطلاً وهذا التمثيل ليس بشيء إلا أن يكون المراد به التمثيل باعتبار وصولها إلى حدّ التعادل فإنه يصح. اعلم أنّه يفهم من ظاهر كلام الشيخ أن الميل هو الحالة التي من شأنه أن يكون محسوسة عند المدافعة وهو ينقسم إلى طبيعي ينقسم إلى الحفة والثقل وإلى إرادي وقسري ومختلفات باختلاف الإيرادات والقواسر.

٦. بخارى: إذ الطباع أعم من الطبيعة كما عرفت في النهج [المخط] الأول.

٧. فإنها متباعدة عن تحقّقه.

ينبغي<sup>١</sup> أن يتحقق لتندفع الإشكالات التي تورد في هذا الموضوع كما يقال لو لا اجتماع الميلين لكان الحجران المتساويان اللذان يرميها قوي<sup>٢</sup> وضعيف متساويين<sup>٣</sup> في الصعود<sup>٤</sup> ولكان وقوف جبل يتجاذب طرفاه بقوتين متساويتين ممتنعًا.

قوله وإتّما يكون الميل الطبيعي لا محالة نحو جهة يتوخّاها الطبع. لما كانت الجهات بالطبع إمّا فوق وإمّا تحت فالميل الطبيعي إمّا يتوخّى الفوق وهو الخفة وإمّا يتوخّى السفلى وهو الثقل وهما بسيطان وما تقتضيه النفوس النباتية والحيوانية يكون كحركاتها وجهات حركاتها. قوله فإذا كان الجسم الطبيعي في حيزه الطبيعي لم يكن له وهو فيه ميل لأته لا محالة إمّا يميل بطبعه إليه لا عنه. لما كان الميل الطبيعي إلى جهة إمّا يوجد عند الخروج عن المكان الطبيعي وهو حال غير طبيعي كالحركة وجب انعدامه عند العود إليه وهو حال السكون بالطبع فإنّ الواصل إلى المكان الطبيعي يجب أن يبطل مياله إليه ولم يكن له ميل عنه فإذا هو عديم الميل. واعترض الفاضل الشارح على ذلك بأن الحجر إذا وضع اليد تحته وهو على الأرض فقد يُحسّ مياله.

١. تسترى: [فهذا كما ينبغي] أي بما ذكرنا من امتناع اجتماع الميلين الطبيعي والقسري وكيفية أحدهما الآخر يعلم سقوط هذه الشبهة لأنّها إمّا يتم إن لو جاز اجتماع الميل الطبيعي مع القسري في الحجرين الصاعدين ليمنع ويعاوق الطبيعي القسري وذلك ممنوع لما قررنا ويمكن أن يقال: لا نسلم الملازمة لجواز أن يكون الإخلال بسبب القوة والضعف لا بسبب الميلين وتسقط الماهية لجواز أن يفني الميل الآخر هذا الميل وبالعكس لا لما قلتم.

٢. جرجاني: [وضعيف متساويين] إذ لا معاوقة للميل القسري في الحجرين لأنّ الفرض عدمه فيلزم أن يتحرّك حركة متساوية. قيل: لم لا يجوز أن يكون التفاوت لتفاوت الفاعل لا لاجتماع الميلين؟ نعم، لو قال: جسمان مختلفان بالصغر والكبر يرميها قوة واحدة لسقط عنه ذلك وتأيد الإشكال؛ وكان الجواب ما ذكره وهو إن ذلك المعاوقة الطبيعية لا لوجود الميلين.

٣. بخارى: [متساويين في الصعود] لأنّها لو تفاوتت فيه لكان ذلك بسبب اجتماع الميلين في الحجر الذي يرميه الضعيف لأته لو لم يجتمعا فيه لكان القوة القسرية الضعيفة مساوية للقوة القسرية القوية في إفناء الميل الطبيعي فتكون الحركتان متساويتين في الصعود وإته باطل؛ والجواب مستفاد من التحقيق هو أنّ التفاوت لتفاوت القوة القسرية.

- تسترى: لأنّ الميل الطبيعي المعاوق للحركة الطبيعية غير موجودة ليمنع الحجر المرمي هو الضعيف عن الميل القسري فلا يكون أنقص من الآخر. لما علم عدم تساويهما علم أنّ الميل الطبيعي باقي مانع عن الميل القسري كما ينبغي.

٤. تسترى: قال الإمام: «حبل الذي يجذبه جاذبان متساويان في القوة إلى سمتين مختلفتين فإمّا أن يقال ما فعل واحد منها فيه فعلاً وهو محالّ لأنّ الذي يمنع كلّ واحد منهما عن فعله هو وجود الفعل الآخر فلو لم يصدر من كلّ واحدٍ من القادرين شيء لكان الفعل متعدّراً على القادرين من غير مانع وهو محالّ أو يقال فعل أحدهما دون الآخر وهو محالّ لأنّ ما فرضنا القادرين متساويين لم يكن الحكم بوجود مقدور أحدهما دون الآخر أولى من العكس وأيضاً يوجب أن يتحرّك الجسم إلى تلك الجهة لخلوها عن المعاوق والأل كان الموجب دون المانع فاقداً للأثر وأته ظاهر البطلان أو يقال كلّ واحد منهما فعل فيه فعلاً ومعلوم أنّ الذي فعل كلّ واحد منهما لو خلى عن المعاوق لاقتضى تحريك الجسم أي ذلك الجانب وذلك يقتضي اجتماع الميلين». فظهر من هذا توجيه الملازمة التي ذكرها المحقّق.

٥. بخارى: لأنه لو لم يجتمعا فيه توجد فيه أحد الميلين دون الآخر وحينئذٍ وجب أن يتحرّك إليه؛ والجواب المستفاد من التحقيق هو أنّ السكون لا ينفاء الميلين.

- جرجاني: إذ ليس هناك ميلان يتقاومان والجواب أنّ الوقوف لانتفاء الميلين لا لتقاومهما. لا يقال فكان ينبغي أن يحدث الميل الطبيعي لأنّ قول: الطبيعة مقهورة بالتسكين القسري.

٦. جرجاني: في البساطة والتركيب.

وأجاب عنه بأنه إنَّما يكون<sup>١</sup> في مكانه الطبيعي حين يكون في مركز العالم<sup>٢</sup> والحق في ذلك أن المكان الطبيعي للأرض ليس هو مركز العالم الذي هو نقطة ما وآلا فلا شيء من الأرض في المكان الطبيعي بل كونها في مكانها الطبيعي هو كونها بحيث ينطبق مركزها على مركز العالم والحجر المنفصل عنها بالفعل ما دام منفصلاً فهو ليس في مكانه الطبيعي لأن مكانه ليس جزءاً من ذلك المكان وإذا صار متصلًا بها بالفعل انعدم ميله وصار مكانه جزءاً من مكانها<sup>٣</sup>.

قوله **وكلمًا كان الميل الطبيعي أقوى كان أضعف لجسمه**<sup>٤</sup> عن قبول الميل القسري وكانت الحركة بالميل القسري أفتقر وأبطأ. لما ذكر الميلين أعني القسري وغيره وبين امتناع اجتماعها وبين حال الطبيعي منها أراد أن يبين حالها عند تعارض السببين فأشار إلى الاختلاف الناتج المذكور لبناء ما يجيء من الكلام عليه وأشار بقوله وكانت الحركة بالميل القسري أفتقر وأبطأ إلى الحال الحادثة عند تقاوم السببين كما قرره.

## (٨)

### إشارة

[في بيان أن الجسم القابل للحركة القسرية لا يخلو عن مبدأ]

الجسم الذي لا ميل فيه لا بالقوة ولا بالفعل لا يقبل ميلاً قسرياً يتحرك به وبالجملة لا يتحرك قسراً وآلا فيتحرك قسراً في زمان ما مسافة ما ولينتحرك مثلاً في تلك المسافة جسم آخر فيه ميل ما ومما معه فتبين أنه يحركها في زمان أطول وليكن ميل أضعف<sup>٥</sup> من ذلك الميل يقتضي- في مثل ذلك الزمان عن ذلك المحرك مسافة نسبتها إلى المسافة الأولى نسبة زمان ذي الميل الأول وعدم الميل

١. تسترى: أي لا نسلم أنه في مكانه الجسم طبيعي وسنده ظاهر وكلام هذا الشارح على السند؛ وإذا فكرت وجدت أكثره المواضع على هذا الوجه.

٢. تسترى: [حين يكون في مركز العالم] أي حين يكون مركز نقله منطبقاً على مركز العالم؛ هذا لفظه. اعترض وقيل: لا نسلم إمكان وجود جسم ذي ميل لو تحرك بذلك القسر في الزمان الأطول يكون نسبة مسافة حركته إلى المسافة الأولى كنسبة الزمان إلى الزمان ضرورة فيجتمع أن يوجد ذو ميل يكون حاله أيضاً كذلك وآلا لما كان الميل الطبيعي عائفاً. والحق أنه غلم بالاستقراء أن ما لا ميل فيه كقطنة أو ريشة لا يقبل الميل المحرك قسراً. والتحقيق فيه أن الشيء إنَّما يتأثر عن القاسر إذا كان له معاوقة ما مع القاسر؛ أما إذا لم يكن فلا يتأثر كما في العهن المنفوش إذا ضرب بالسيف فإنه لا يتأثر.

٣. جرجاني: [مكانه جزءاً من مكانها] إن كان المكان هو البعد.

٤. جرجاني: [أقوى كان] أي في جسم نبيته مستعدة لقبول الميل القسري فلا ينقض الكلية بالحجر والرملة الصغيرة وأمثالها؛ فتأمل في تحققة.

- بخارى: [كان أضعف لجسمه] إذا لم يكن موانع خارجية كما مر.

- قال الإمام: «هذا الكلام فيه إشعار بجواز اجتماع الميلين في همتين في الجسم الواحد لأن البطو في الحركة القسرية إذا كان معلول الميل الطبيعي؛ والعلّة واجبة الحصول عند حصول المعلول لزم حصول الميل الطبيعي حال حصول الحركة القسرية الحاصلة بالميل عند الميل القسري» [الإشارات في شرح الإشارات، ج ٢، ص ١٣٧].

٥. جرجاني: لا الميلين كما توهمه الإمام من العبارة.

٦. تسترى: [وليكون ميل أضعف] بناء على أجسام التي هي ذوات الميول إذا نسبتها يكون نسبة ميلها إلى ميلها كنسبة الزمان إلى الزمان فيكون الميل الثاني نصف الميل الأول ويلزم حينئذ أن يكون زمان الثالث كنسبة عدم الميل وفيه منع وهو إنَّما يتم ذلك إذا لم يكن المسافة التي وقعت فيها حركة ذي الميل الأول كمسافة عدم الحركة. أما إذا كانت كذلك فلا يمكن فرض مسافة أخرى نسبتها إلى المسافة الأولى كنسبة الحركة إلى الحركة والمقدمة الكلية إنَّما يصدق إذا كانت المسافتان لنوي الميول فقط أما إذا كانت إحدىهما مشتركة فلا يتم.

فيكون في مثل زمان عديم الميل يتحرك بالقسر مثل مسافته فتكون حركنا مقسورين ذي ممانع فيه وغير ذي ممانع فيه متساويتي الأحوال في السرعة والبطؤ وهذا محال. يريد بيان أنّ الجسم القابل للحركة القسرية لا يخلو عن مبدأ ميل ما بالطبع وقبل الخوض فيه، نقول قد ذكرنا أنّ الحركة لا بد لها من ثلاثة أشياء<sup>١</sup> مسافة وزمان وحدّ معين من السرعة والبطؤ. فنقول هاهنا إذا اتفق<sup>٢</sup> كلّ واحد من هذه الثلاثة واختلف الباقيان فقد يعرض<sup>٣</sup> بين المختلفين تناسب ما؛ ويانه بالتفصيل أنّ المتحرك بالحدّ الواحد<sup>٤</sup> من السرعة والبطؤ يقطع مسافة طويلة في زمان طويل وقصيره في زمان قصير فتكون نسبة المسافة إلى المسافة كنسبة الزمان إلى الزمان على التساوي والمتحرك في المسافة الواحدة يقطعها بحدّ أسرع في زمان أقصر- وبحدّ أبطأ في زمان أطول فتكون نسبة السرعة إلى البطؤ كنسبة الزمان القصير إلى الزمان الطويل والمتحرك في الزمان الواحد يقطع بحدّ أسرع مسافة أطول وبحدّ أبطأ مسافة أقصر- فتكون نسبة السرعة إلى البطؤ كنسبة المسافة الطويلة إلى القصيرة وتبين من ذلك أنّ الطول في المسافة والقصير في الزمان بإزاء السرعة ومقابلها بإزاء البطؤ.

واعلم أنّه لا يمكن أن يقال الحركة بنفسها تستدعي شيئاً من الزمان<sup>٥</sup> والمسافة، وبسبب السرعة والبطؤ تستدعي شيئاً آخر لأنّنا بيننا أنّ الحركة يمتنع أن توجد إلا على حدّ ما منها فهي مفردة غير موجودة وما لا وجود له لا يستدعي شيئاً أصلاً<sup>٦</sup> والحركة تنقسم إلى نفسانية وغير نفسانية؛ والنفسانية تحدّد النفس حالها من السرعة والبطؤ المتخيلين لها بحسب الملائمة وينبعث عنها الميل بحسبها ومن الميل تتحصل الحركة السريعة أو البطيئة وأما غير النفسانية التي مبدؤها طبيعة أو قسر فتحتاج إلى ما يحدّد حالها تلك إذ لا شعور ثمة بالملائمة وغيرها فهي بحسب ذاتها تكاد تحصل في غير زمان لو أمكن وإذا لم يمكن ذلك فاحتاجت إلى ما يحدّد ميلاً يقتضيها<sup>٧</sup> وحالاً يتحدّد بها ولا يتصور ذلك إلا عند

١. تسترى: أي يجب أن تعلم أنّ المراد من قولهم إنّ الحركة لا بد لها من مسافة وزمان لا بالنظر إلى ذاتها فإنّها يستدعي زماناً بل من حيث أنّها واقعة على حدّ من السرعة والبطؤ.
٢. جرجاني: أي أيّ واحد؛ وقد سبق مثله في صدر الكتاب في «إشارة» أولها «وكلّ تحقيق يتعلّق بترتيب».
٣. جرجاني: للتحقيق منه.
٤. تسترى: مثال الاتفاق في السرعة والبطؤ والاختلاف في الباقيين.
٥. تسترى: مثال اتفاق المسافة [أو] اختلاف الباقيين.
٦. تسترى: مثال اتفاق الزمان واختلاف الباقيين.
٧. تسترى: [واعلم أنّه لا يمكن أن يقال أنّ الحركة بنفسها] هذا لا يتمّ أيضاً لأنّ الحركة السريعة والبطيئة يقتضي زماناً كما ذهبتم إليه والحركة السريعة التي فيها ميل يقتضي زماناً آخر فيكون التفاوت بين العائق وعدم العائق بسبب هذا التفاوت لا بسبب التفاوت الذي ذكرتم وذلك ظاهرٌ وأيضاً من الجائز أن لا يكون الحركة من حيث هي موجودة فإذا وجدت لا يخلو عن حدّ ما من الزمان كما للجسم فإنه من حيث هو مطلق غير موجود مع أنّه إذا وجد لا يخلو عن مكان.
- جرجاني: [تستدعي شيئاً من الزمان] بل تستدعي مطلق الزمان ومطلق المسافة لجواز وقوعها في كلّ زمان وفي كلّ مسافة وأما المعين للزمان فهو الحدّ المعين من السرعة والبطؤ والحركة بنفسها لا تستدعي شيئاً معيّناً من الزمان وإلا لم يكن وقوعها في أقلّ منه.
٨. جرجاني: لا يلزم من استلزامها حدّاً منها أن يكون له مدخل في اقتضاء الزمان فإنّ لازم الشيء قد لا يكون معتبراً في مقتضاه وأجيب بأنّ المراد إنّها يقتضي الزمان مقارنة للحدّ لا بالحدّ.
٩. ز (حاشية نكار ناشناس): لتحدها.

مُعاوق بين المتحرك وغيره<sup>١</sup> فيما يصدر عنها<sup>٢</sup> وذلك لأن الطبيعة لا يتصور فيها<sup>٣</sup> من حيث ذاتها تفاوت<sup>٤</sup> والقاسر إذا فرض<sup>٥</sup> على أتم ما يمكن أن يكون لا يقع أيضًا بسببه تفاوت والميل في ذاته مختلف فالتفاوت الذي بسببه يتعين الميل<sup>٦</sup> وما يتبعه أعني الحد المذكور من السرعة والبطؤ يكون شيء آخر إما خارج عن المتحرك أو غير خارج وهو الذى يستمونه المعاوق أما الذى من خارج ذاته فهو كاختلاف قوام ما يتحرك فيه كالهواء والماء والرقة والغلط وأما الذى ليس من خارج فهو لا يمكن أن يعاوق الحركة الطبيعية لأن ذات الشيء لا يمكن أن تقتضي شيئًا وتقتضي ما يعوقه عن اقتضائه ذلك بل هو الذى يعاوق القسرية وهو الطبيعة أو النفس اللتان هما مبدأ الميل الطباعي؛ فإذن يلزم من ارتفاع هذين المعاوقين أعني الخارجي والداخلي ارتفاع السرعة والبطؤ من الحركة ويلزم منه انتفاء الحركة ولأجل ذلك استدلت الحكماء بأحوال هاتين الحركتين تارة على امتناع عدم معاوق خارجي فبينوا امتناع وجود الخلاء وتارة على وجوب وجود معاوق داخلي فأثبتوا مبدأ ميل طبيعي في الأجسام التي يجوز أن تتحرك قسرًا وهو مسألتنا هذه ووجه الاستدلال في المسألتين أن اختلاف المعاوقة لما كان مقتضية لاختلاف السرعة والبطؤ كانت المعاوقة القليلة بإزاء السرعة والكثيرة بإزاء البطؤ فكانت نسبة المعاوقة إلى المعاوقة في القلة والكثرة كنسبة المسافة إلى المسافة فيها على التكافؤ أعني القلة في إحداها بإزاء الكثرة في الأخرى وكنسبة الزمان إلى الزمان على التساوي أعني القلة بإزاء القلة والكثرة بإزاء الكثرة وإذا ثبت ذلك فلنفرض متحركًا عديم المعاوقة<sup>٧</sup> يقطع مسافة ما في زمان وآخر مع معاوقة ما يقطعها ويكون لا محالة في زمان أكثر وثالثًا مع معاوقة أقل<sup>٨</sup> من الأولى على نسبة الزمانين فهو لا محالة يقطعها في زمان مساوٍ لزمان عديم المعاوقة ويلزم من ذلك الخلف لتساوي وجود المعاوقة وعدمها<sup>٩</sup> إلا أن تجعل حركة عديم المعاوقة لا في زمان بل في آن لا ينقسم وهو أيضًا محال لما مر<sup>١٠</sup>؛ فهذا تقرير مقاصدهم في هذا الباب.

١. بخارى: أي متحرك.

٢. جرجاني: أي الطبيعة والقسر.

٣. تسترى: تعليلاً لقوله «ولا يتصور» أي يجب أن يكون ذلك التحدد بسبب تمنع المتحرك وهي الطبيعة أو القسر. وبين غيره وهو الميل وإلا فلا يخلو إما أن يكون ذلك التحدد من الطبيعة أو القاسر إلا أن القسام باطلان.

٤. جرجاني: يتعين به الميل في مراتبه.

٥. جرجاني: بل يفرض تحريكه بقوة واحدة.

٦. بخارى: أي القسري أو الطباعي.

٧. تسترى: أتم من المعاوقة الخارجية وحينئذٍ يمتنع الخلاء وأتم من المعاوقة الداخلية لو اقتضت الحركة من حيث هي مقتضية لزمان معين كان ذلك الزمان محفوظًا في جميع الصور التي وجدت نفس تلك الحركة المطلقة لكن ذلك باطل لأننا نجد صورًا تكون التفاوت أكثر مما يقع بإزاء نفس الحركة ويقول المستدل يلزم أن يكون الحركة مع العائق كهي لا معه إلا ذلك المقدار الذي يقتضيه نفس الحركة؛ لكن ذلك باطل.

٨. جرجاني: فإن القوى السارية في الأجسام تنقسم حسب انقسام محلها فيمكن أن يوجد معاوقة أقل من الأول على تلك النسبة بالتقسيم الذي لا يقف عند حد.

٩. تسترى: توجيه هذا أن يقال لا نسلم تساوي زمان ذي الميل وعدمه وإثباته يلزم ذلك لو لم يكن الحركة لذاتها تستدعي قدرًا من الزمان وبواسطة الميل قدرًا آخر؛ أما إذا تستدعي فلا يلزم ما ذكرتم وهو ظاهر.

١٠. بخارى: من أن الحركة لا بد لها من ثلاثة أشياء أحدها الزمان.

- جرجاني: في النقط الأول في قوله: «تبيه: إنك ستعلم [أيضًا] مما علمته».

واعترض<sup>١</sup> على ذلك طائفة من المتأخرين كالشيخ أبي البركات البغدادي وغيره بما ذكره الفاضل الشارح وهو أن الحركة بنفسها تستدعي زماناً وبسبب المعاوقه زماناً فتستجمعها واجدة المعاوقه وتختص بأحدهما فاقدتها فإذن زمان نفس الحركة غير مختلف في جميع الأحوال إثمًا يختلف زمان المعاوقه بحسب قلتها وكثرتها ويختلف زمان الحركة بعد انضياف ما يجب من ذلك إليه ولا يلزم على ذلك الخلف ولا الحال المذكوران.<sup>٢</sup>

وأقول: الحركة بنفسها لا يمكن أن تستدعي زماناً<sup>٣</sup> لأنها لو وجدت لا مع حدّ من السرعة والبطؤ في زمان كانت بحيث إذا فرض وقوع أخرى في نصف ذلك الزمان أو في ضعفه كانت لا محالة أبطأ أو أسرع من المفروضة وكانت مع حدّ من السرعة والبطؤ وحين فرضناها لا مع حدّ منها هذا خلف. ولنرجع إلى المتن فالدعوي المذكورة في الكتاب أن الجسم الذي لا مبدأ ميل فيه بالطبع لا يمكن أن يتحرك بالفسر والبرهان أنه إن أمكن<sup>٤</sup> فليتحرك مع عدم مبدأ الميل الذي هو المعاوق الداخلي مسافة

١ - [قوله: واعترض] واعترض بجواز لزوم الحال من مجموع الأمور المفروضة لا من مجرد جسم عديم الميل وما في الحجّة إثمًا تدلّ على وجود عائق عن الحركة ولم قلتم إنه هو الميل الطبيعي فإن العائق أعمّ ولا يلزم من وجود العامّ وجود الخاصّ وأجيب عن الأول بأنّ كلّ واحد من تلك الفروض إذا كان واقعاً فليس الحال إلا من فرض عدم الميل وعن الثاني إن التقدير فرض التساوي فيما عدا الميل فلم يبق التفاوت في الزمان إلا بسبب الميل.

٢. شيرازي: إذ لا يلزم تساوي زماني عديم المعاوقه وقليلها.

٣. بخارى: الخلف هو لزوم تساوي زماني عديم المعاوقه وقليلها؛ والحال هو وقوع حركة عديم المعاوقه في آن.

٤. تسترى: أي الحركة لذاتها لا يقتضى ذلك بل باعتبار السرعة والبطؤ وذلك لو وجدت بدوئها يلزم الخلف. وبيانه إثمًا لو فرضنا حركة أخرى واقعة في نصف ذلك الزمان أو في ضعفه وحينئذ تكون أسرع من الأول وأبطأ وحينئذ يلزم أن يكون المفروضة لا مع حدّ منها سريعة أو بطيئة؛ هذا خلف. أعلم أنّ وجود جسم ثالث نسبته إلى الثاني كنسبة الثاني إلى الأول إثمًا يمكن لو كان مقتضى الزمان هو نفس الميل القسريّ. أما إذا كان من الميئين الطبيعي والقسريّ حصّة من الزمان فلا يمكن ذلك لأنّ الجسم الثالث بسبب الميل القسريّ يقتضى زماناً عديم الميل وبحسب الميل الطبيعيّ يقتضى زماناً آخر ومع هذا الزائد في الزمان بحسب الميل الطبيعيّ لا يتحقق تلك النسبة؛ والعجب إثمّ قلوا لا يجمع ميلان في جسم وهما بنا هذه المسئلة على صورهما في الجسم المفروض مع اختلاف المفروض.

٥. بخارى: تقرير البرهان مع حلّ كلام الشارح أن نقول: «إن يتحرك الجسم الذي لا مبدأ ميل فيه بالطبع قسراً إن أمكن، فليتحرك مع عدم مبدأ الميل الذي هو المعاوق الداخلي مسافة ما كفسخ مثلاً في زمان كساعة مثلاً وليتحرك في تلك المسافة وهي فرسخ جسم آخر فيه مبدأ ميل ومعاوقه ما؛ وظاهر أنّ الجسم ذا المعاوقه يتحرك أي يقطع تلك المسافة وهي الفرسخ الواحد في زمان أطول من زمان عديم المعاوق لأنّ الحركة مع العائق يكون أبطأ من الحركة التي لا معه فليتحركها في عشر ساعات مثلاً فيكون زمان قطع عديم المعاوقه تلك المسافة عشر- زمان قطع ذي المعاوقه تلك المسافة وليكن جسم ثالث فيه مبدأ ميل ومعاوقه أقلّ على نسبة يقتضى- أن يقطع في ذلك الزمان وهو عشر- ساعات عن ذلك المحرك القاسر مسافة أطول من المسافة التي قطعها ذو المعاوق الأول وهي المراد بالمسافة على نسبة زماني ذي الميل الأول وعديم الميل إثمًا يكون معاوقه هذا الجسم الثالث، عشر معاوقه ذي الميل الأول كما أنّ زمان قطع حركة عديم ذلك الفرسخ عشر- زمان قطع ذي الميل الأول إثمًا - كما قررنا - فيقطع الجسم الثالث في مثل زمان ذي الميل الأول وهو عشر- ساعات مسافة أطول من المسافة الأولى بحيث تكون نسبة المسافة الأولى إليها كنسبة زمان عديم المعاوق إلى زمان ذي المعاوق الأول أي تكون المسافة الأولى عشر تلك المسافة فيقطع في عشر ساعات عشرة فراسخ لأنّ زمان ذي الميل الأول وذي الميل الثاني لما كان واحدًا وهو عشر- ساعات كان نسبة المسافة القصيرة وهي فرسخ إلى الطويلة التي هي عشرة فراسخ كنسبة الميل القويّ إلى الضعيف أي كما أنّ معاوقه ذي الميل الأول عشرة أمثال معاوقه ذي الميل الثاني كان مسافة ذي الميل الثاني في مثل ذلك الزمان عشرة أمثال مسافة ذي الميل الأول؛ على ما عرفت في بيان النسب على التفصيل من أنّ المتحرك في الزمان الواحد يقطع بحدّ أسرع مسافة أطول وبحدّ أبطأ مسافة أقصر- فتكون نسبة السرعة إلى البطؤ كنسبة المسافة الطويلة إلى القصيرة فيكون ذو الميل الثاني في مثل زمان عديم الميل وهو ساعة يتحرك مثل مسافته وهو فرسخ لأنّه لما تحرك في عشر ساعات عشرة فراسخ فلا محالة يتحرك في ساعة فرسخًا لأنّ المتحرك لما كان واحدًا كان نسبة الزمان الطويل



ما في زمان وليتحرّك مثلاً في تلك المسافة جسم آخر فيه مبدأ ميل ومعاوقة فظاهر إنه يتحرّكها في زمان أطول وليكن جسم ثالث فيه مبدأ ميل ومعاوقة أقل على نسبة تقتضي أن يقطع في ذلك الزمان عن ذلك المحرك مسافة أطول من المسافة الأولى على نسبة زماني ذي الميل الأول وعدم الميل لأن مع وحدة الزمان يكون نسبة المسافة القصيرة إلى الطويلة كنسبة الميل القوي إلى الضعيف<sup>١</sup> فيكون في مثل زمان عديم الميل يتحرّك مثل مسافته لأن مع وحدة المتحرّك<sup>٢</sup> تكون نسبة الزمان إلى الزمان كنسبة المسافة إلى المسافة فيلزم الخلف؛ وأما المحال بسبب الزمان فسندكره من بعد<sup>٣</sup> واعترض الفاضل الشارح بعد ذلك<sup>٤</sup> بأن نسبة أثر المؤثر الضعيف إلى أثر القوي ربما لا تكون كنسبتهما<sup>٥</sup>، قال: فإن قيل قوي الجسم<sup>٦</sup> ينقسم بانقسامه. قلنا: لعل القوة<sup>٧</sup> المؤثرة إنّما تتحصّل<sup>٨</sup> عند اجتماع الأجزاء ولا تتوزع عليها بل تنعدم عند التجزئة<sup>٩</sup>.

- وهو عشر ساعات إلى الزمان القصير وهو ساعة نسبة المسافة الطويلة التي عشرة فراسخ إلى المسافة القصيرة وهي فرسخ على التساوي - لما عرفت في التفصيل أيضًا - فيلزم الخلف وهو أن يكون زمان عديم المعاق مثل زمان ذي الميل الثاني؛ والله أعلم.»
١. بخارى: أي كنسبة حركة.
  ٢. تسترى: والصواب أن يقال كنسبة الضعيف إلى القوي لما مر أن القلّة في إجمعا بإزاء الكثرة في الأخرى وأيضاً لو كان نسبة القوي إلى الضعيف كنسبة المسافة القصيرة إلى الطويلة لكن نسبة القصيرة إلى الطويلة نسبة النصف وكان يجب أن يكون الميل القوي نصف الضعيف؛ وذلك محال.
  ٣. جرجاني: في السرعة والبطؤ.
  ٤. بخارى: أي في التذكير الذي يجيئ بعيد هذا.
  ٥. جرجاني: اعترض الإمام أولاً بمنع المقدمة القابلة بلزوم كون الحركة مع العائق كهي لا معه بناء على أن الزمان كلّه ليس بإزاء المعاق. ثم قال: ولئن سلّمنا لزوم فلا نسلم استحالة اللازم فإنّ المؤثر إذا ضعف جداً جاز أن لا يؤثّر كالفطرة الواحدة في نقر الحجر وإن أثير الفطرات فيه؛ ثم نقض الحجة بالحركات الطبيعية وبالحركات الفلكية. واعلم أن السؤال السابق إنّما يرد على البرهان المبني على نسبة المعاقين لا على البرهان المبني على نسبة المسافتين والأسئلة الباقية مشتركة بينهما.
  - شيرازي: [واعترض الفاضل الشارح بعد ذلك] وقال: فلئن سلّمنا لزوم كون الحركة مع العائق كهي لا معه فلا نسلم استحالته فإنّ المؤثر إذا ضعف جداً جاز أن لا يؤثّر كالفطرة الواحدة في نقر الحجر وإن أثيرت الفطرات فيه [الإشارات في شرح الإشارات، ج ٢، ص ١٣٩].
  ٦. تسترى: [ربما لا يكون كنسبتهما] توجه هذا أن يقال لا نسلم أن يكون الحركة مع العائق كهي لا معه لجواز أن لا يكون للأثر الضعيف تأثير أصلاً بالنسبة إلى القوي كالتبنة إذا وضعناها في كفة الميزان.
  - قال الإمام معترضاً على هذه الحجة [تمام آنچه تسترى از فخرالدين رازی نقل کرده است در بخش بیوست (الف) در پایان همین نوشتار بیان می شود]. هذا آخر اعتراضاته. وأما تقرير الأجوبة: فالأول منها ظاهر وهو مدفوع مع أنه كلام على المستند لأننا نقول على تقدير تسليمه بأن الإشكال باق بحال لأنّها إنّما يلزم إن لو كانت الحركة مع العائق كهي لا معه إن لو كان الزمان كلّه بإزاء الحركة السريعة والبطيئة أمّا إذا كان بعضه بإزائها وبعضه بإزاء الميل في الجسم فلا يلزم ذلك.
  - جرجاني: [كنسبتهما] المؤثرين بأن لا يفتي للضعيف أثر أصلاً ويكون زمانه كزمان عديم المعاوقة ولا معاوقة فيه حتّى يلزم الخلف.
  ٧. جرجاني: قال: «فالذي يخض الجزء الصغير من تلك القوة إن كانت قوة فقط حصل المطلوب وإن لم يكن قوة كان حصّة كلّ واحد من الأجزاء الصغيرة كذلك فعند الاجتماع إن لم يحدث قوة لم يكن للجسم قوة على ذلك الفعل هذا خلف. وإن حدثت انقسمت بانقسام المحلّ وعاد الكلام المذكور». قيل: لا استحالة في ذلك لأنّ هذه القوة هي القوة المفروضة أو لا المنقسمة إلى تلك الأجزاء.
  ٨. بخارى: فيه نظر إذ هذا الجواب غير قادح في مقدّمة من مقدّماته.
  ٩. جرجاني: أي حصّة كلّ جزء من أجزاء الجسم من تلك القوة إنّما يكون مؤثرة بشرط اتصال الأجزاء وأمّا عند الانفصال فربما ينتهي جزء الجسم في الصغر إلى حدّ لا تبقّي حصّة من القوة مؤثرة فلا يمكن التقطع بصحة وجود الميل المؤثر على أيّ نسبة يراد.

وأيضاً فإن دَلَّ ذلك على احتياج الحركة القسرية إلى معاقٍ فقد دَلَّ أيضاً على احتياج الطبيعية إليه وأعاد ما ذكره بعينه. ثم قال: ويلزم منه أن يكون في الأجسام الطبيعية مبدئان لميلين متخالفين يعوق كل واحد منهما الآخر. ثم قال: فإن قلت معاقفة القوام كافية هناك. قلنا: فلتكن أيضاً كافية في القسرية. ثم قال: ويلزم من ذلك بعينه أن يكون في الفلك أيضاً معاق<sup>٢</sup> لآته مستمر الوجود في الجميع وألزم منه محالات.

والجواب عن الأول أن من القوى الجسائية ما تحل في موادها وتنقسم بانقسامها فيتساوى الجزء والكل فيها وهي كالصور والطباع ومنها ما تحل في جملة منها ولا تنقسم بانقسام الجملة كالقوة الحيوانية فإن الجزء من الحيوان لا يكون حيواناً وما نحن فيه من الصنف الأول والاعتراض بالمنوع عن التأثير بسبب الصغر غير وارد لآته بسبب مانع خارجي وقد اشترط في الفرض المذكور<sup>٣</sup> عدم الموانع الخارجية وعن الثاني أننا حكمنا باحتياج الحركة الطبيعية أيضاً إلى معاقٍ ولم يلزم من الحجة المذكورة أن يكون المعاق داخل الجسم البتة بل هو محال في الطبيعة كما مر<sup>٤</sup> فهو هناك من خارجه فإذا معاقفة القوام كافية هناك<sup>٥</sup> وأما في القسرية فلا، لأن الحجة بعينها قائمة مع فرض التساوي في القوام وأما الفلكيات فلا يلزمها ذلك لما بيننا من الفرق<sup>٦</sup>.

(٩)

تذكير<sup>٧</sup>

[في نفي الزمان الذي لا ينقسم]

١. جرجاني: [بل تنعدم عند] قيل: أي «لسنا نساعد على بقاء حصة كل جزء من تلك القوة عند الانفصال» بل لها حد من الصغر إذا انتهت إليه امتنع بقاؤها بعد الانقسام فضلاً عن تأثيرها؛ فتأمل.
- شيرازی: «وعلى هذا مراتب الضعف وإن كانت غير متناهية بحسب القسمة الوهمية لكنها متناهية بحسب الفعل فلا يمكننا القطع بصحة وجود الميل على جميع النسب التي أوردناها».
٢. جرجاني: [في الفلك أيضاً معاق] لأن ذلك المعاق إن كان طباعياً للفلك كان طباعياً للحركة ولما يمنع عنها وهو محال. فإن كان غير طباعياً جاز زوال الشرط فوجب جواز زوال المشروط بخارج عدم حركة الفلك لأنهما مشروطان بالمعاقفة.
٣. جرجاني: [وقد اشترط في الفرض] أي فرض المتحرك القسري بلا معاقٍ داخلي تارة ومعه تارة أكثر وتارة أقل فإنا فرضنا التساوي فيما عدا الميل الداخلي كإلزام المسافة ورقبتها والصغر مانع خارجي لما تبين أن الجسم لا ينتهي في التجزئة إلى ما لا يقبل القسمة إلا مانع خارج عن طبيعة الجسم. قيل: ولقائل أن يقول يمتنع مع عدم الصغر فرض ثالث معاقفته كما ذكرتم لجواز أن يكون زمان عدم المعاقفة في غاية القلة فيكون ذو الميل الثاني بالقياس إلى ذي الميل الأول في غاية الصغر فلا يكون له معاقفة. فإن قيل نسبة ضعف الثالث إلى ضعف الثاني كنسبتها بعينها وقد زال عنه ذلك الصغر المانع. قلنا: فيجب أن يعتبر حينئذ زمان ضعف الثاني لا زمانه وإن يلزم محذور وإذا اعتبر زمان ضعف الثاني أدى الصغر الثالث أيضاً.
- شيرازی: لبناء النسبة عليه.
٤. جرجاني: في قوله وأما الذي ليس من خارج فلا يمكن أن يعاق الحركة الطبيعية.
٥. - أي في الحركة الطبيعية.
٦. جرجاني: وهو كون حركتها نفسانية مختلفة بحسب التخييلات والإرادات.
- ز (حاشية نگار ناشناس): وهو كون حركتها نفسانية.
- وهو كونها حركة نفسانية.
٧. بخاری: ولقائل أن يقول حركة عدم المعاقفة لا تخلو من أن لا يقتضي قدرًا من الزمان أو يقتضي وعلى كلا التقديرين لا يتم البرهان؛ أما على التقدير الأول فلما ذكره الشيخ في التذكير وأما على التقدير الثاني فلما ذكره ابوالبركات.

يجب أن تتذكر هاهنا أنه ليس زمان لا ينقسم حتى يجوز أن تقع فيه حركة ما لا ميل له ولا تكون له نسبة إلى زمان حركة ذي ميل.

لو كان زمان لا ينقسم لما كان له إلى الزمان المنقسم نسبة كما لا نسبة للنقطة<sup>١</sup> إلى الخط<sup>٢</sup> وحينئذٍ إن كانت حركة عديم الميل واقعة فيه وحركة ذي الميل في الزمان المنقسم لما تمت هذه الحجة لأنها مبنية على التناسب.

### بيوست (الف)

بخشى از اینارات في شرح الإشارات فخر الدين رازى مندرج در يكى از حواشى بدرالدين تسترى «ولقائل أن يقول: الحركة من حيث أنّها إما أن تستدعي زماناً أو لا. والثاني باطل لأن الحركة من حيث هي حركة لا بد وأن يكون على مسافة منقسمة فيكون نصفها حاصلًا قبل حصول كلّها والحركة من حيث هي هي يستحيل خلوها عن الزمان وإذا ثبت ذلك فنقول: الجسم الذي فيه ميل طبيعي إذا تحرك بميل قسري فتلك الحركة القسرية تستدعي شيئاً<sup>٣</sup> من الزمان من حيث أنّها حركة وتستدعي قدرًا آخر من الزمان بسبب العائق الحاصل في ذلك الجسم. وعلى هذا التقدير سقطت الحجة لأن الجسم الخالي عن الميل لا يكون لحركته من الزمان إلا القدر الذي يستحقه الحركة لما هي هي وأما الجسم ذو الميل الضعيف فإنه يحصل له مع ذلك الزمان زمان آخر أزيد منه وهو الذي يستحقه بسبب ذلك الميل الضعيف<sup>٤</sup> وبالجملة فالخذور إنّما يكون إن<sup>٥</sup> لو جعلنا الزمان كلّ في مقابلة العائق. أما إذا لم يكن كذلك بل بعضه بإزاء الحركة وبعضه بإزاء العائق فلم يلزم أن الحركة مع العائق كما هي<sup>٦</sup> لا معه».

ثم قال: «وان سلمنا أنه يلزم ذلك لكن لم قلتم إنه محال فإن المؤثر إذا ضعف جدًا جاز أن لا يؤثر. ألا ترى أن نزول في القطرة الواحدة من الماء<sup>٧</sup> فإنها لا تؤثر في نقرة الحجر مع أن القطرات الكثيرة تؤثر».

ثم قال: «لا يقال القوة الحائلة في الجسم لا بد وأن ينقسم بانقسامه الذي يخص الجسم الصغير من تلك القوة فإن كان قوة فقد حصل المطلوب وإن لم يكن قوة كان حالة حصة كل جزء من الأجزاء الصغيرة التي لذلك الجسم فعند اجتماع تلك الأجزاء إما أن يحدث قوة أو لا يحدث فإن لم يكن للجسم الكبير قوة على ذلك الفعل هذا خلف؛ وإن حدثت قوة انقسمت بانقسام المحل ويعود الكلام المذكور لأننا نقول: نسلم<sup>٨</sup> أن حصة كل جزء من أجزاء ذلك الجسم من تلك القوة قوة ولكنها إنّما يبقى بشرط اتصال<sup>٩</sup> تلك

١. جرجاني: لأن النسبة أيّة أحد المقارين المتجانسين عند الآخر المتجانسان هما الذان يفضل أحدهما على الآخر بالنصف.

٢. شيئًا

٣. فإنه يحصل له مع ذلك الزمان زمان آخر أزيد منه وهو الذى يستحقه بسبب ذلك الميل الضعيف

٤. - أن

٥. - كما

٦. - كهي

٧. - أن نزول

٨. - من الماء

٩. - الجسم

١٠. - لا

١١. - اتصال

الأجزاء وأما عند الانفصال فلست أساعد<sup>١</sup> على بقاء حصّة كلّ جزء من تلك القوّة بل لتلك القوّة حدّ معيّن في الصغر إذا انتهت إليه ثم يقع بقاؤها<sup>٢</sup> بعد الانقسام. وعلى هذا التقدير يكون مراتب الضعف وإن كانت غير متناهية بحسب القسمة الوهميّة لكنّها متناهية بحسب الفعل.<sup>٣</sup> وعلى هذا التقدير لا يمكننا القطع بحصّة وجود الميل على جميع النسب التي أوردناها ثم إن سلّمنا ذلك لكن الحجّة التي ذكرتموها كما تقتضي توقّف الحركة القسريّة على وجود ميل عائق عنها وبيانه أنّ الحركة الطبيعيّة لو خلت عن العائق لوقعت<sup>٤</sup> لا محالة في زمان ولو وجدت<sup>٥</sup> مع العائق لوقعت<sup>٦</sup> في زمان أطول من الأوّل ولكن للزمان الأوّل إلى الثاني نسبة فلو وجد عائق فنسبته إلى العائق الأوّل نسبة زمان الحركة الخالية عن العائق إلى زمان الحركة مع<sup>٧</sup> العائق القويّ لزم أن يكون الحركة مع العائق كهي لا مع العائق<sup>٨</sup> وهذا محال. فقد بان أنّ البيان الذي ذكره في الحركة القسريّة لا توجد بدون ميل عائق حاصل عنه<sup>٩</sup> بعينه في الحركة الطبيعيّة كالأرض إذا تحرّكت بطبعها سفلًا يجب أن يكون فيها ميل عائق لكن الميل العائق للحركة<sup>١٠</sup> إلى السفل لا يكون ميلًا إلى السفل بل إلى جهة أخرى ويلزم أن يكون في الأرض<sup>١١</sup> ميل بالطبع لا إلى السفل وذلك باطل بالاتفاق.

قوله: ثم قال: «لا يقال إنّ الحركات الطبيعيّة لا بد وأن يقع<sup>١٢</sup> في مسافة مملوءة ولا بد لها من خرق اتصال ذلك المملأ فتحصل المعاوقه بسبب ذلك؛ فلاجل ذلك قلنا لو لا المملأ لوقعت الحركة لا في زمان. لأنّا نقول هذا اعتراف بأنّ مملأ<sup>١٣</sup> المسافة كافية في هذه المعاوقه وأنّه لا حاجة بالجسم في قبول الحركة القسريّة إلى معاوق آخر سواه وهو يبطل ما أرادوه».

قال: «والتحقيق هو أنّهم جعلوا الجسم الخالي عن الميل المعاوق خاليًا عن المعاوق وهو يحكم لأنّ الميل المعاوق خاص ولا يلزم من عدم معاوق خاص عدم مطلق المعاوق<sup>١٤</sup> بدليل أنّ كون المسافة مملوءة معاوق أيضًا. فإذا كان كذلك لم يلزم من خلق الجسم عن الميل خلوه عن المعاوق».

ثم قال: «وأيضًا فالقوّة المؤثرة في تحريك الفلك على الاستدارة يلزم توقّف تأثرها<sup>١٥</sup> في الحركة على حصول هذا الميل العائق لكن ذلك باطل لأنّ ذلك الميل إن كان طبيعيًا كانت الصورة الفلكيّة علة للحركة

١. فلبست يساعد
٢. إبقاؤها
٣. العقل
٤. - كما
٥. + الطبيعيّة
٦. خليت
٧. لوقفت
٨. وجد
٩. لوقفت
١٠. لا مع
١١. معه
١٢. - عنه
١٣. من الحركة
١٤. للأرض
١٥. - إن
١٦. يكون
١٧. هذه
١٨. معاوق مطلق
١٩. تأثيرها

وللميل<sup>١</sup> العائق عنها فيكون علة لأمرين متقابلين معًا وذلك محال؛ وإن لم يكن طبيعيًا كان جائز الزوال عن<sup>٢</sup> الفلك مع بقاء طبيعة الفلك لكن قبول الحركة مشروط بوجود الميل العائق وإذا كان الشرط ممكن الزوال كان المشروط أيضًا كذلك فيلزم جواز السكون على الفلك وهو<sup>٣</sup> المحال عندهم. والله أعلم<sup>٤</sup>.  
ثم قال: «واعلم أن الدلالة التي ذكروها بتقدير صحتها إنما تدل<sup>٥</sup> على أن كلما يقبل الحركة فلا بد فيه<sup>٦</sup> من ميل عائق عن الحركة لا على أن كلما<sup>٧</sup> يتحرك فإن حركته ينفذ فيه<sup>٨</sup> بسبب<sup>٩</sup> الميل<sup>١٠</sup>».

### پیوست (ب)

دو روایت از سلسله سند قرائت کتاب الإشارات والتنبيهات

شمس الدين محمد بن إبراهيم (ابن الأکفاني)

شمس الدين الشرواني

خواجه نصير محمد الطوسي

أثيرالدين المفضل الأهمري

شيخ قطب الدين إبراهيم المصري

إمام فخرالدين الرازي

شيخ شرف الدين محمد المسعودي

شيخ ابوالفتح عمر مشهور بـ«ابن الخيام»

همنيار

ابن سینا

روایت دوم: الوافي بالوفيات، صلاح الدين صفدي، جلد دوم، ١٤٢  
(برکت: بیست و شش / شهادة: ١٣-١٤)

نصيرالدين الطوسي

فريدالدين محمد بن حيدر بن الداماد

النیشابوري

صدرالدين السرخسي

أفضل الدين الغيلاني

أبو العباس اللوكری

الحکيم همنيار

ابن سینا

روایت اول: نسخه مجموعه أسلر ٤٧٨  
برک ٨٢ الف (کاچک: ٩)

١. والميل

٢. من

٣. - الفلك وهو

٤. - والله أعلم

٥. دلّت

٦. - أنّ

٧. - فيه

٨. - كلما

٩. - ينفذ فيه

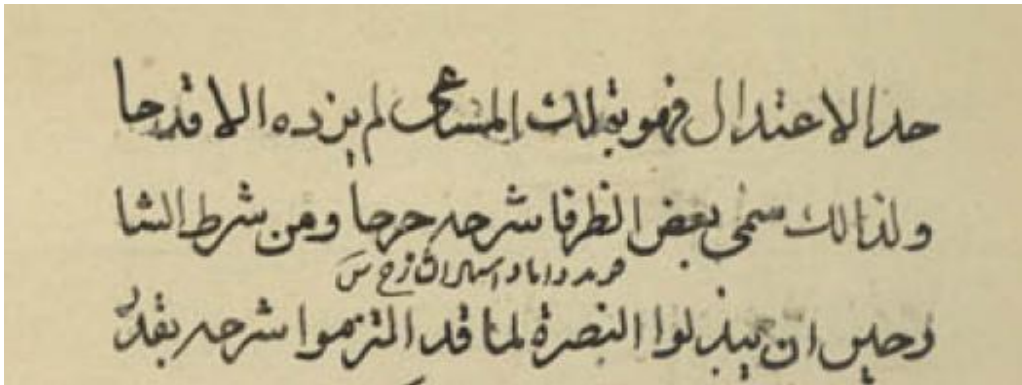
١٠. بواسطة

## پیوست (ج) نصیرالدین طوسی، فریدالدین داماد و حلّ مشکلات الإشارات

درباره انگیزه طوسی از نگارش حلّ مشکلات الإشارات بر پایه آنچه در سرآغاز کتاب وی آمده است می‌توان دو انگیزه را بیان کرد: ۱) اظهار نظر برخی از طرفاء درباره شرح رازی و ۲) کوشش برای تفسیر رأی ابن سینا در مقام مفسّر و نه معترض. ویسنوفسکی در مقاله خود به این سخن طوسی اشاره می‌کند که به باور برخی از طرفاء شرح رازی، جرح است اما از اینکه این ظریف چه کسی ممکن است باشد سخنی به میان نیاورده است. آنچه اینجانب در یکی از نسخه‌های حلّ مشکلات الإشارات طوسی (نسخه شماره ۱۰۶۲۹، صفحه ۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی) با آن مواجه شدم چه بسا از نام این ظریف رمزگشایی کند. در این نسخه در توضیح «بعض الظرفاء» این عبارت آمده است: «فرید داماد استاد الشارح». (بنگرید به: پیوست د) این نکته از آن جهت دارای اهمیت است که حواشی این نسخه از میر سید شریف جرجانی است و چه بسا از طریق سنّت شفاهی از یکی از استادان خود، قطب‌الدین رازی یا فرزند قطب‌الدین شیرازی، از این نکته آگاه شده باشد. آنچه مسلم است این است که بنا به تصریح در این نسخه، نصیرالدین طوسی شاگرد فریدالدین داماد نیشابوری بوده و بنا بر تصریح در نسخه‌ای دیگر از حلّ مشکلات الإشارات (نسخه مجموعه أسلر شماره ۴۷۸ برگ ۸۲ الف) طوسی الإشارات را نزد فریدالدین داماد فرا گرفته است. آدام گاجک (ص ۹) ضمن معرفی نسخه حلّ مشکلات الإشارات به شماره ۴۷۸ از مجموعه کتابخانه أسلر در مک گیل کانادا (نسخه هدایی پزشک ایرانی به نام میرزا سعید از شهر همدان به ویلیام أسلر (درگذشت در ۱۹۱۹ میلادی) پزشک مشهور در روزگار زندگی‌اش)، سلسله سند قرائت الإشارات را بر پایه نوشته‌ای در همین نسخه (برگ ۸۲ الف) متفاوت با نقل ابن الأکفانی در الوافی بالوفیات بیان کرده است. در این نسخه، طوسی کتاب الإشارات را نزد فریدالدین داماد و در نقل ابن الأکفانی، نزد ائیرالدین ابهری فراگرفته است. برای آگاهی بیشتر و نیز سنجش این دو سلسله قرائت بنگرید به پیوست (ب) در پایان این نوشتار. انگیزه دیگر که طوسی را بر آن داشته است تا به تصنیف شرحی بر الإشارات اهتمام بورزد این است که به باور طوسی در سرآغاز کتاب خود مفسّر سخنان ابن سینا نسبت به آنچه در صدد تفسیر آن است باید تا آنجا که در توان دارد ملتزم به یاری و دفاع از ابن سینا باشد مگر آنکه با نکته‌ای روبرو شود که نتواند محملی نیکو برای آن بیابد آنگاه از سر عدل و انصاف، آن نکته را آگاهی دهد.

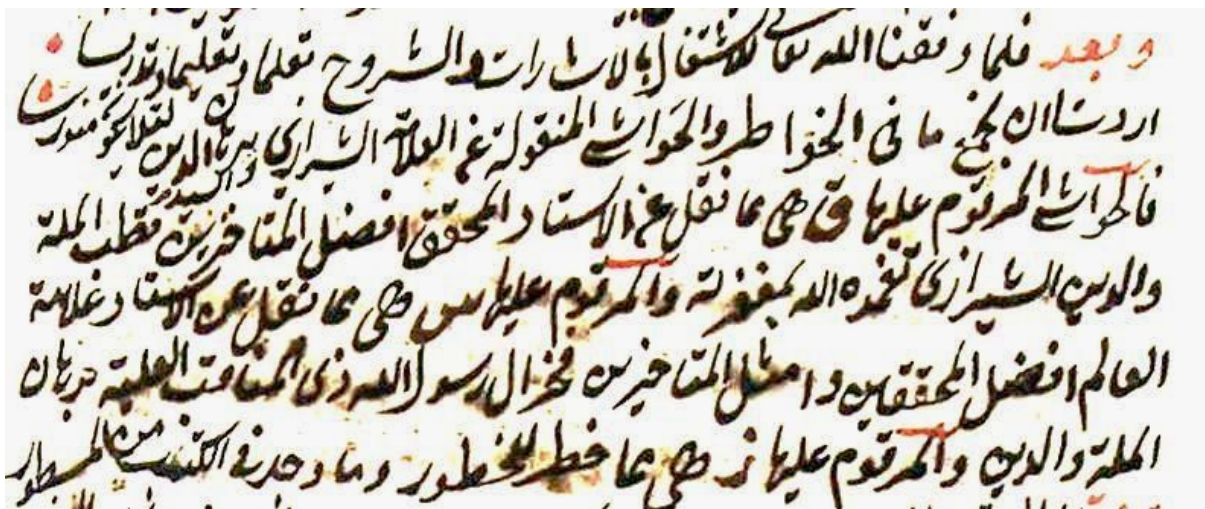
پیوست (د)

اشاره میر سیّد شریف جرجانی به فریدالدین داماد استاد نصیرالدین طوسی



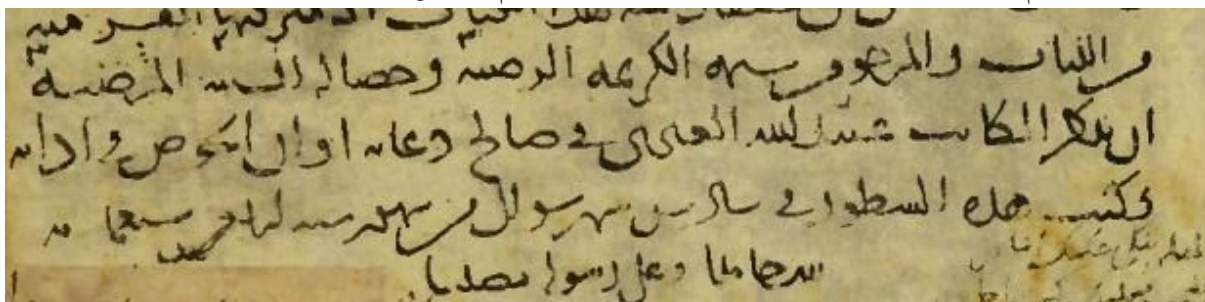
پیوست (ه)

سراغاز نسخه جار الله ۱۳۴۷/۱



پیوست (و)

نام عبیدالله العبری در اجازه قرائت که برای ابوالقاسم ابرقوهی صادر کرده (اسلر ۲۵۵ ب)





## پیوست (ز)

اجازه قرائت قطب‌الدین شیرازی برای سید برهان‌الدین بخاری

(نسخه مجموعه أسلر، ۲۵۱ الف)

صوره اجازة كتبها مولانا اسنار المحقق و معتدى المدقق اعظم الامان و تادرة الدوران  
 وطب المثلر ولله مولانا السيد اسنار اعظم المحقق برهان المدرك مولانا لم معمرته و رضوان  
 افادوا استفلا الامام الفاضل شرف الامام مدوه المحقق ملك المناظر برهان المدرك  
 عبيد الله بن سيد اسنار اعظم العرف الطاهر مع العبد سمن الملم والدر محمد الحامد  
 ادام الله فضله وكثر في الافاضل مثل معر اعلى هذا الكتاب حراة الاعان و محسن و امعان

## پیوست (ح)

کتابت تنوین در دو نسخه کهن از حلّ مشکلات الإشارات

و كما حده من الحرا اذا سكنه في الهواء، فالسبح أشاد الى وجوده بقوله الجسم  
 له في حال تحركه ميل ولم يورد في علي وجوده لكونه محسوسًا بلا اشار الى  
 كونه محسوسًا بقوله و محسوس به الممانع و اشار الى كونه قابلا للشدّة

کتابخانه دانشگاه لیدن، نسخه Or۹۵

الافعال **تکسبه** الجسم له في حال الحركة ميل بحركه به و محسوس الممانع به و لم يحكم من المنع الاعمال صعب ذلك فيه  
 وفي بعض النسخ وان يحكم من المنع الاعمال صعب ذلك فيه **سبب** اثبات الميل وسار احواله والميل بلون الذي  
 تسميته المكثور اعتمادًا او محرر الجسم المالحرك بوسطه و سبب احتياجه الى ذلك لحرارة الخلق و حلهما

کتابخانه دانشگاه مک‌گیل، مجموعه أسلر نسخه ۴۷۸